

در حاشیه صدمین اجلاس سازمان جهانی کار (آی.ال.او)

کارگران را نقض و پایمال نموده و فعالان کارگری را بازداشت و زندانی و اخراج نموده است، آکسیون اعتراضی ۹ ژوئن را فراخوان داده و سازماندهی کردند. این آکسیون که در برابر دفتر آی.ال.او برگزار گردید، مورد حمایت دو سندیکای بزرگ کارگری سوئسی نیز قرار گرفت. برخی از جمع‌ها و تشکل‌های کارگری داخل ایران و نیز بعضی از سازمان‌ها و احزاب سیاسی و تشکل‌های فعالان کارگری

در صفحه ۳

اهمیت مبارزه برای لغو قراردادهای پیمانی و موقت

در صفحه ۱۲

پدیده کودکان کار و ضرورت دگرگونی نظم موجود

اول ماه ژوئن (۱۱ خرداد) به عنوان روز جهانی کودک و ۱۲ ژوئن (۲۲ خرداد) به عنوان روز جهانی مبارزه علیه کار کودک نام گذاری شده است. هر ساله در کشورهای جهان، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی مدافع حقوق کودک، با تشدید مبارزه علیه پدیده‌های سلب حقوق کودکان از قبیل کودک آزاری و کار کودکان، به استقبال روز جهانی کودک و روز جهانی مبارزه علیه کار کودکان می‌روند و این روزها را گرمی می‌دارند.

نام گذاری و اختصاص دادن چنین روزهایی به صدها میلیون کودک جهان وحتا تلاش نهادهای مدافع حقوق کودک، به معنای حل معضل کودکان کار و خیابانی نبوده است چرا که در عمل، بخش وسیعی از کودکان جهان، نه تنها همچنان در بی حقوقی محض زندگی می‌کنند، بلکه با گذشت هر سال، بر تعداد آمار کودکانی که در معرض انواع خطرهای اجتماعی قرار دارند، افزوده نیز می‌گردد.

در صفحه ۶

تداوم خیزش توده ای در یمن

بودند، هدف یک موشک قرار گرفتند و زخمی شدند. دفتر ریاست جمهوری مسئولیت حمله را بر عهده ی قبیله ی "حاشد" گذاشت که با سلاح سنگین از چندین روز پیش از آن برضد ارتش و نیروهای امنیتی دست به نبرد زده بود. علی عبدالله صالح خود از همین قبیله می‌آید. حمله به مسجد و جراحت علی عبدالله صالح و دیگر سران دولتی در حالی صورت گرفت که وی

در صفحه ۴

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۱۱

عمیق‌تر شدن شکاف‌های درونی "اصلاح‌طلبان"

تجربه و تاریخ مکرر نشان داده است که اصلاح طلبی در ایران، راه بن بست است و اصلاح طلب، هر نامی که بر خود بگذارد و هر قبایلی که بر تن کند، سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت. دلیل آن هم صرفاً در این نیست که در ایران دولتی دینی وجود دارد که راه را بر هر گونه اصلاح و بهبود، در محدوده‌ی نظم موجود سد می‌کند، بلکه در این است که اصلاح، راه حلی بر تضادهای جامعه کنونی نیست.

اما به فرض، اگر هم قراری بر اصلاح و بهبود در چارچوب همین مناسبات باشد، نیروی محرکه‌ی دیگری باید وجود داشته باشد که همانا طبقه‌ای انقلابی‌ست و نه جناح و فراقسیونی از طبقه‌ی حاکم ارتجاعی، یعنی طبقه‌ای که چیزی فراتر از نظم موجود می‌خواهد و از رفرم، صرفاً به عنوان وسیله‌ای در خدمت انقلاب و رسیدن به هدف نهایی‌اش بهره می‌گیرد. به تمام تاریخ تحولات جامعه بشری که نگاه کنیم چیزی جز این نمی‌یابیم. هر کس با تاریخ آشنایی داشته باشد، از این واقعیت آگاه است که در مرحله‌ای از این تاریخ، وقتی که بورژوازی به عنوان یک طبقه‌ی مترقی و انقلابی بر پهنه‌ی جهان ظاهر شد، نیروی محرکه‌ی تمام تحولاتی بود که در شکل انقلابی و اصلاحی، می‌بایستی به پیشرفت تاریخی بشریت بیانجامد.

در جریان نبردهای طبقاتی این دوران، حتا اصلاحاتی که توسط طبقه‌ی حاکم ارتجاعی و فئودالی صورت گرفت، نه خواست و تمایل این طبقه یا بخشی از آن، بلکه نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و توازن قوا میان دو طبقه‌ی انقلابی و ارتجاعی بود. بورژوازی از این رفرم‌ها در خدمت تحولات انقلابی و انقلابات بورژوایی بهره گرفت.

از وقتی هم که بورژوازی به طبقه حاکم تبدیل گردید و طبقه‌ی انقلابی کارگر در برابر او سر بلند کرد، انجام رفرم‌ها از همین قانونمندی مبارزه‌ی طبقاتی تبعیت کرده است.

طبقه‌ی سرمایه‌دار جهانی حتا در دورانی که هنوز بالنده بود و رسالت داشت، بنا به منافع و مصالح طبقاتی‌اش حاضر نبود به میل و اراده خودش حتا حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی را برای عموم مردم به رسمیت بشناسد. اکنون طبقه انقلابی و مترقی کارگر بود که منافع و مصالح طبقاتی‌اش وسعت دادن به این حقوق و آزادی‌ها را در خدمت رسیدن به اهداف عالی‌ترش می‌طلبید و این مبارزه‌ی طبقاتی کارگران بود که بورژوازی تازه به قدرت رسیده را به اجرای یک رشته رفرم‌های سیاسی

در صفحه ۲

عمیق‌تر شدن شکاف‌های درونی "اصلاح‌طلبان"

و داشت. همین مبارزه طبقاتی پرولتاریاست که در مرحله دیگری از توازن قوای طبقاتی، بورژوازی را مجبور به پذیرش یک رشته رفرم‌های اجتماعی کرد.

در ایران، اما، بورژوازی هنگامی با یک تأخیر تاریخی پا به عرصه‌ی حیات می‌گذارد که بورژوازی در مقیاس جهانی به یک طبقه‌ی زائد و به کلی ارتجاعی تبدیل شده و انقلاب‌های کارگری، هر لحظه تمام موجودیت نظم سرمایه‌داری را تهدید می‌کنند. لذا بورژوازی ناتوان ایران که از همان آغاز، محافظه‌کاری از سر و کله‌اش می‌بارد، حیات و بقای خود را نخست در اتحاد با ارتجاع فئودالی می‌یابد و سپس افسار خود را به دست دیکتاتورهایی می‌سپارد که حتا آزادی و حق نفس کشیدن را از خود طبقه‌ای که پاسدار منافع اقتصادی‌اش هست، می‌گیرد و گاه منافع اقتصادی بخشی از آن‌ها را به مخاطره می‌اندازد.

از همین روست که در طول یک صد سال گذشته، همواره بخشی از بورژوازی ایران در نقش اپوزیسیون ظاهر شده که گویا طالب اصلاحات سیاسی است، اما همواره نیز با شکست روبرو شده است، چرا که نه رسالت آن را داشته و نه نیروی محرکه آن بوده است. در دوران دیکتاتوری رضا خانی و محمدرضا شاهی چنین بود و در دوران دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی نیز وضع بر همین منوال است. اصل قضیه در این است که در ایران، موجودیت نظم موجود و نفع طبقه حاکم بر این قرار گرفته است که همواره باید چنان اختناق و دیکتاتوری حاکم باشد که طبقه کارگر نتواند کمر راست کند. تا وقتی هم که این طبقه در موقعیتی قرار نگرفته که هر لحظه عامل تعیین‌کننده در توازن قوای سیاسی باشد، حتا رفرم سیاسی در چارچوب همین نظم موجود ممکن نیست. چرا که رفرم حاصل توازن قوا میان طبقات در مرحله‌ای معین از مبارزه‌ی طبقاتی است. پس بی دلیل نیست که در دوران جمهوری اسلامی حتا وقتی که جناح مدعی اصلاحات سیاسی در قدرت نیز قرار داشت، شکست اصلاحات پیشاپیش آشکار بود. در دوران خاتمی چنین بود و سرنوشت اصلاح‌طلبان موسوم به سبز هم چیزی جز این شکست نمی‌توانست باشد.

هنگامی که پروژه‌ی موسوم به اصلاحات خاتمی با شکست روبرو گردید، در پی توجیه آن برآمدند. گروهی، تندروی و گروهی کندروی را توجیه شکست قرار دادند. دسته‌ای تحت رهبری خاتمی، به تندروها تاخنتند که گویا با بالا بردن سطح مطالبات، اصلاحات را با شکست روبرو

کردند و دسته‌ای دیگر، جبن، محافظه‌کاری و بزدلی خاتمی را توجیه شکست دانستند. علت شکست، اما نه در تندروی و کندروی، بلکه در این بود که هیچ بخش و فراکسیونی از طبقه حاکم، رسالتی برای اصلاحات نداشته و نخواهد داشت. از همان لحظه‌ی نخست نیز روشن بود که اصلاحات ادعایی سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت. هر شکستی البته خواهی نخواهی عواقبی دارد و عواقب این شکست برای گروه موسوم به اصلاح‌طلبان دولتی، بروز یک شکاف درونی بود.

در سال ۸۸ در شرایطی که نارضایتی مردم از نظم موجود به شدت حاد شده بود، گروهی از اصلاح‌طلبان که شکست پیشین‌شان را نتیجه‌ی محافظه‌کاری خاتمی می‌دانستند، کوشیدند از این نارضایتی به عنوان وسیله‌ای برای کسب مجدد قدرت استفاده کنند. آن‌ها اکنون ادعا می‌کردند که این بار می‌خواهند با تکیه بر قدرت فشار توده‌ای اصلاحات ادعایی را عملی کنند و دیگر دوران خاتمی تکرار نخواهد شد. نتیجه اما به نزاع بر سر تقلب‌های انتخاباتی و درگیری‌هایی انجامید که همه از آن باخبریم. این بار، جناح رقیب حتا اجازه نداد که به قدرت بازگردند، تا دیگر دوران خاتمی از بیخ و بن تکرار نشود.

در چنین شرایطی توده‌هایی که به صحنه‌ی مبارزه‌ی علنی و مستقیم روی آوردند، خود به یک معضل برای اصلاح‌طلبان تبدیل شدند. اینان حضور توده‌های مردم را در صحنه، تا جایی می‌خواستند که آن‌ها را به قدرت بازگردانند و تا جایی حضور و ابتکار داشته باشند که اهرمی برای فشار از پایین برای سازش در بالا باشند. اما وقتی که توده‌ی مردم به صحنه می‌آیند، می‌کوشند مطالبات خود را به شیوه‌ای رادیکال و انقلابی عملی سازند. لذا آن چه رخ داد چیزی نبود که "اصلاح‌طلبان" می‌خواستند. وحشت، آنها را فرا گرفت. حالا نه فقط به قدرت دست نیافته، بلکه با جنبشی شورش‌ی روبرو شده بودند که اصل نظام و تمام موجودیت آن را هدف قرار داده بود. "اصلاح‌طلب"، راهی جز این نداشت که در مقابل جنبش قرار گیرد. میرحسین موسوی فرمان عقب‌گرد را صادر کرد: جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش‌تر و نه یک کلمه کم‌تر. این بار اصلاحات هنوز متولد نشده، مرد و شکست اصلاح‌طلبی و اصلاح‌طلبان بار دیگر خود را نشان داد. از آن جایی که در ایران اختناق و دیکتاتوری حاکم، تمام قدرت خود را برای جلوگیری از شکل‌گیری یک رهبری انقلابی و متشکل شدن توده‌های کارگر و زحمتکش به کار گرفته است، مردم بی سازمان و بدون رهبری نیز، به رغم تمام ایستادگی و فداکاری‌شان قادر نبودند نظام را از پای درآورند و مطالبات

خود را با انقلاب عملی سازند. لذا صحنه درگیری‌ها تدریجاً آرام گرفت و موج مبارزات فرو نشست.

آن چه که پس از تمام این رویدادها در اردوگاه جریان موسوم به اصلاح‌طلب رخ داد، بن بست، سردرگمی و شکاف‌های عمیق‌تر و روزافزون‌تر بود. در دوره خاتمی، اختلافات و شکاف برخاسته از شکست، به دایره‌ی یک جناح از جمهوری اسلامی محدود بود. شکست جدید، اما ابعاد دیگری داشت. چرا که اکنون، تمام جریان‌های بورژوازی قانونی، نیمه قانونی، غیر قانونی، همه زیر پرچم سبز متحد شده و به پیروزی موسوی دخیل بسته بودند. لذا عواقب شکست سنگین‌تر بود. اختلاف و شکاف بالا گرفت، تا جایی که اکنون به گروه‌های متعددی تقسیم شده که هر یک ساز خود را می‌زند. سبز سکولار و غیر سکولار، قانونی و غیر قانونی، مذهبی و غیر مذهبی، چپ و راست، طرفدار مذاکره و مصالحه، مخالف مذاکره و مصالحه، و نقطه مشترک تمام آن‌ها هم بن بست است و گیر کردن در یافتن راه و چاره‌ای دیگر.

بن بست آن‌ها این بار جدی‌تر از همیشه است. اصلاح‌طلبی از درون قدرت، نتیجه نداد. از بیرون قدرت هم بی‌نتیجه ماند. انقلاب نیز که کار اصلاح‌طلب نیست، پس چه باید کرد؟ این هاست، بن بست و مشغله‌ی فکری دستجات رنگارنگی که بر خود نام "اصلاح‌طلب" نهاده‌اند.

کافی بود که خاتمی راه حل خودش را برای خروج از بن بست و حفظ منافع دسته‌ای از این به اصطلاح اصلاح‌طلبان ارائه دهد، تا تضادهای نهفته در درون اردوی اصلاح‌طلبان را برملا کند و ولوله‌ای در میان آن‌ها برپا گردد.

خاتمی که فراکسیونی از طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران را نمایندگی می‌کند، تا جایی "اصلاح‌طلب" است که نظم موجود حفظ گردد و منافع اقتصادی و سیاسی، این جناح تأمین گردد. اگر ادعایی در مورد اصلاح‌طلبی داشت، می‌خواست منافع اقتصادی و سیاسی این جناح را تقویت کند، نه این که به نام اصلاحات، به این منافع لطمه بزند. اوضاع اما به نحوی که او می‌خواست، پیش نرفت و او تا آنجائی ناگزیر به عقب نشینی شد که حتا در طول دو سال گذشته در اردوی اصلاح‌طلبان هم، ابتکار عمل از دست او و گروه‌های سیاسی طرفدارش خارج شد. خاتمی اکنون در تلاش است با توجه به تمام شکست‌های اصلاح‌طلبان، بار دیگر ابتکار عمل را لااقل برای بهبود منافع بخشی از طبقه‌ای که نمایندگی‌اش را بر عهده دارد، در دست بگیرد. در عین حال نگران است که با سیاست‌های جناح رقیب و نارضایتی

در حاشیه صدمین اجلاس سازمان جهانی کار (آی.ال.او)

نیز از این آکسیون حمایت کردند. جمع های دیگری از فعالان سیاسی و کارگری و مدافعان حقوق کارگر نیز فعالانه در این آکسیون شرکت نموده و به افشای ماهیت ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی که حتی به تعهدات خویش در اجرای مقاله نامه های آی.ال.او نیز عمل نکرده است پرداخته و از مطالبات و مبارزات کارگران ایران دفاع و حمایت کردند. آکسیون اعتراضی در برابر سازمان جهانی کار، واکنش هائی را در پی داشت و بحث هائی را نیز پیرامون نقش و ماهیت سازمان جهانی کار برانگیخت. برخی افراد و محافل، فرصت را غنیمت شمرده و ضمن نفی و مذمت این اقدام اعتراضی، گرد و خاک به پا کرده و فعالان و حامیان این آکسیون را به توهم پراکنی پیرامون آی.ال.او متهم کردند. با گرد و غباری که پس از آکسیون ۹ ژوئن برپا شده، ضرورت ایجاب می کند تا بار دیگر پیرامون سازمان جهانی کار هدف از تشکیل این نهاد، مقاله نامه های آن در مورد تشکل ها و حقوق کارگری، حدود نقش و تأثیر آن بر وضعیت رعایت حقوق پایه ای کارگری در جمهوری اسلامی و سرانجام موضع کارگران در قبال آن سخن گفته شود تا هم این گرد و غبارها فرونشینند و هم سره از ناسره جدا گردد.

شکل گیری و ماهیت آی.ال.او: برای پی بردن به ماهیت سازمان جهانی کار، در آغاز ناگزیریم توضیح دهیم که این نهاد بین المللی بر متن چه شرایط و با چه اهدافی تشکیل شد. به دلیل محدودیت صفحات نشریه کار، در این جا نمی توانیم به طور مشروح شرایط و زمینه های شکل گیری این نهاد را مورد بررسی قرار دهیم، اما اگر بخواهیم در کوتاه ترین شکل به آن اشاره داشته باشیم، موضوع به اینگونه است که اوائل قرن بیستم، سرمایه داری جهانی با یک بحران عمیق اقتصادی روبرو گردید. تشدید این بحران و رقابت فزاینده دولت های امپریالیستی، منجر به جنگ جهانی اول (۱۸-۱۹۱۴) گردید. بحران و جنگ امپریالیستی علاوه بر ویرانی های عظیم و ده ها میلیون کشته و زخمی، در عین حال شورش ها، قیام ها و انقلابات متعددی را نیز در پی داشت. با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و حاکمیت شوراهای، انقلابات کارگری، قیام ها و اعتصابات کارگری و تشکیل شوراهای کارگری، بسیاری از کشورهای اروپائی را فراگرفت. شرایط انقلابی و تأثیرات بلاانکار انقلاب اکتبر و حکومت شوراهای، بورژوازی تمام کشورهای امپریالیستی را به وحشت

افکند. سرکوب خونین کارگران، نخستین واکنش بورژوازی این کشور ها بود. بورژوازی امپریالیستی، برای سرکوب و مهار انقلابات و قیام های کارگری اما تنها به زور تفنگ و اسلحه اکتفا نکرد، بلکه همراه با سرکوب مستقیم و در کنار آن، به اعطای برخی "امتیازات" جزئی و همزمان قبولاندن و تحمیل قواعد نظام سرمایه داری بر کارگران و بازی در زمین آن نیز روی آورد. با خاموش شدن آتش جنگ جهانی اول، کارگران آمریکا و اروپا وسیعاً به مبارزه و طرح مطالبات خود پرداختند. بخش هائی از کارگران و اتحادیه های کارگری آمریکا و اروپا نیز، خواستار ایجاد یک نهاد بین المللی بودند که مطالبات آن ها پذیرفته شده و رسمیت داده شود هر چند که در نهایت آن طور که این اتحادیه ها می خواستند نشد و بسیاری از مطالبات آن ها نیز مورد پذیرش قرار نگرفت. بر این زمینه ها، در سال ۱۹۱۹ سازمان بین المللی کار (I.L.O) International Labour Organization تأسیس گردید تا با تصویب یک رشته قوانین مشترک برای کشورهای سرمایه داری و به رسمیت شناختن حقوق پایه ای کارگران، مبارزات گسترش یابنده کارگران را مهار و خطر انقلابات و شورش های کارگری را کاهش دهد و با آن را خنثی کند. دولت بزرگ سرمایه داری اگرچه از ترس انقلابات کارگری در این کشورها و البته برای بقاء نظم سرمایه داری، این سازمان را تشکیل دادند، اما برخی از خواست ها و مطالبات مربوط به حقوق اولیه و پایه ای کارگران را نیز در قوانین خود و به تدریج در مقاله نامه های این سازمان پذیرفتند.

یکی از نکات مهمی که در رابطه با آی.ال.او حتماً باید به آن اشاره شود، موضوع "سه جانبه گرایی" است. اصل "سه جانبه گرایی" که مبتنی بر همکاری طبقاتی است یکی از ارکان اساسی و زیربنائی آی.ال.او است که در اساسنامه آن نیز بر آن تأکید شده است. فشرده این اصل این است که در سازمان جهانی کار و کشورهای عضو آن، تصمیم گیری در مورد تنظیم روابط، قوانین و مناسبات کاری مربوط به کارگر و کارفرما (که در هر حال در چارچوب نظم موجود است) باید با مشارکت دولت، نمایندگان کارفرمایان و نمایندگان کارگران صورت بگیرد و مسائل فیما بین با چانه زنی و توافق در این ترکیب "سه جانبه" حل و فصل و به عبارت دیگر رفع و رجوع گردد!

صرف نظر از این موضوع که لااقل در ایران، خود دولت، یک کارفرما و شاید بزرگ ترین کارفرماست و نمی توان آن را در یک جانب و کارفرما را در جانب دیگر قرار داد، دولت همچنین و بویژه از این جهت که در همه حال حافظ منافع سرمایه داران و کارفرمایان و ارگان سیادت طبقاتی طبقه حاکم است هرگز نمی تواند یک جانب مجزا از کارفرما قلمداد شود. لذا عبارت "سه جانبه گرایی" اساساً مصداق ندارد و در رابطه با ایران عبارتی پوچ و بی معنی است. در جمهوری اسلامی در بهترین حالت ما با دو جانب روبرو هستیم. کارفرما و دولت در یک سو و کارگر در سوی دیگر! به فرض آنکه جانب دوم یعنی نمایندگان کارگران، واقعاً توده کارگران را نمایندگی کنند، اصل سه جانبه گرایی به دو جانب تقلیل پیدا می کند که برآیند آن، دو به یک به سود کارفرماست. نتیجه چانه زنی در چنین ترکیبی، بی اثری و بی نقشی کارگر در این مکانیسم کاملاً روشن است و نیازی به توضیح بیشتر نیست. در بحث ها و تصمیمات داخلی آی.ال.او نیز مسأله به همین صورت است. بر طبق ماده ۳ اساسنامه آی.ال.او جلسات سالانه این ارگان با چهار نماینده از هر کشور عضو، شامل دو نماینده دولت، یک نماینده کارفرما و یک نماینده کارگر برگزار می شود (البته هر نماینده می تواند دو مشاور یا رایزن فنی به همراه داشته باشد) اما در نهایت مرجع صالحی که باید نام نمایندگان کارگری و کارفرمائی را به آی.ال.او اطلاع داده و آن ها را معرفی کند، دولت آن کشور است.

در این جا نیز یک معادله سه به یک به زیان کارگر و بی نقشی کارگران در تصمیمات آی.ال.او دیده می شود. بی نقشی کارگران فقط در تصمیمات و مصوبات این ارگان نیست، در اداره امور اجرایی این نهاد، نمایندگان کارگران از این هم بی اثرتر و بی نقش ترند. سازمان بین المللی کار از طریق یک شورای مدیریت ۵۶ نفره مرکب از ۲۸ نفر از نمایندگان دولت ها، ۱۴ نفر از نمایندگان کارفرمایان و ۱۴ نفر از نمایندگان کارگران، تمام امور اجرایی این نهاد را پیش می برد. قابل ذکر است که ۱۰ کرسی از ۲۸ کرسی نمایندگان دولت ها، به طور دائمی به کشورهای مهم صنعتی (به خوان امپریالیستی) اختصاص یافته است و ۱۸ کرسی دیگر را نمایندگان دولت ها، هر سه سال یکبار انتخاب می کنند. به عبارت

تداوم خیزش توده ای در یمن

طرح شورای همکاری خلیج را برای ترک قدرت در ازای مصونیت خود و خانواده اش رد کرده بود. وخامت اوضاع در یمن و ادامه ی ناآرامی ها و شورش ها موجب شده است که آمریکا نیز که سال های متمادی از حامیان اصلی علی عبدالله صالح بوده است، بیش از پیش نگران شود. به همین علت هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا روز هفدهم خرداد خواستار "انتقال فوری" قدرت در یمن شد و گفت: "به نظر ما انتقال فوری قدرت، منافع مردم یمن را هر چه بیش تر تأمین می کند."

جنبش های توده ای که مجموعه ای از کشورهای عرب شمال آفریقا و خلیج فارس را فراگرفت، در اواخر ماه ژانویه به یمن رسید. توده های مردم یمن نیز برای نان و آزادی تانکون ده ها بار در شهرهای مختلف این کشور به خیابان ها آمدند و خواستار پایان صدارت سه دهه ای علی عبدالله صالح شدند. از اواخر ماه ژانویه تانکون در طی زد و خورد های صورت گرفته، دست کم پانصد نفر از تظاهرکنندگان از پای درآمده اند. وضعیت یمن به ویژه با توجه به گذشته ی نه چندین دورش تفاوت های اساسی با دیگر کشورهای منطقه همچون تونس، مصر، لیبی و سوریه دارد و باید ویژگی های آن را برای درک بهتر جنبش در جریان تحولات کنونی و سرانجام احتمالی آن در نظر گرفت.

یمن نه فقط فقیرترین کشور عربی که یکی از فقیرترین کشورهای جهان نیز هست. نزدیک به نیمی از جمعیت بیست و چهار میلیون نفری یمن با درآمدی کم تر از دو دلار در روز زندگی می کنند و در منتهای فقر به سر می برند. یک سوم جمعیت از گرسنگی رنج می برند. بر اساس آمار موجود کمی بیش از ۵۰٪ جمعیت یمن بیسواد هستند و میزان بیکاری از ۳۵٪ فراتر رفته است. دو سوم جمعیت یمن را جوانان کم تر از ۲۴ سال تشکیل می دهند. هفتاد درصد درآمد کشور که از استخراج نفت به دست می آید به شدت کاهش یافته است و از پانصد هزار بشکه در سال ۲۰۰۰ به سی صد هزار در سال ۲۰۰۹ رسید. یمن همچنین بیش از پیش از کمبود منابع آب رنج می برد. در چنین وضعیتی همسایه قدرتمند شمالی که عربستان سعودی ست دولت یمن را تأمین مالی می کند، ارتش آن را تجهیز می نماید و به بیمارستان ها یارانه می پردازد، این چنین است که این دولت ارتجاعی حق هر گونه دخالت سیاسی را نیز در یمن برای خود محفوظ می داند و از این نظر نیز اغلب با تأیید اربابان خود و به ویژه ایالات متحده آمریکا دست به مداخله در اوضاع یمن می زند.

هنگامی که هیلاری کلینتون از انتقال فوری قدرت برای منافع مردم یمن سخن می گوید می توان از آن اهمیت موقعیت سوق الجیشی یمن را دریافت، موقعیتی که با همجواری یمن با رژیم های عمان و عربستان سعودی اهمیتی دوچندان می یابد. تنگه باب المندب نیز در یمن از اهمیتی جهانی برخوردار است. این تنگه قاره ی آفریقا را از آسیا جدا می کند و یک راه دریایی بسیار مهم است. هر سال ۲۲۰۰۰ کشتی بازرگانی از این تنگه می گذرند که ۸٪ حجم کل تجارت

جهانی را حمل می کنند. در این حجم بزرگ تجاری ۱۲٪ نفت جهان و محصولات تمام شده آسیای شرقی به اروپا می رسند. به هر حال موقعیت جغرافیایی یمن از دیرباز برای استعمارگران غربی اهمیت داشته است چرا که در سده ی نوزدهم میلادی نیز عدن را به یک پایگاه دریایی خود تبدیل کردند تا بتوانند از آن به هند و آفریقا راه یابند.

کشور یمن و وضعیت سیاسی اش از جنبه ی دیگری نیز برای امپریالیسم آمریکا دارای اهمیت فراوانی ست و آن همانا نیروهای القاعده در این کشور هستند. در حالی که از اواخر ماه ژانویه مردم یمن تقریباً همه روزه به خیابان های می آیند و خواهان سقوط دولت فعلی می شوند، دولت و ارتش آمریکا به حملات خود علیه نیروهای القاعده در یمن شدت می بخشند. آمریکا مدعی ست که ارتش یمن دیگر نمی تواند علیه القاعده در جنوب این کشور مبارزه کند و به همین خاطر باراک اوباما دستور داده است تا جنگنده ها و هواپیماهای های بدون سرنشین بیش از پیش به مواضع القاعده در یمن حمله کنند. یک دریاسالار آمریکایی به نام مولن روز سیزدهم خرداد گفت که جنبش توده ای در یمن موجب شده است که شبکه ی القاعده در یمن خطرناک تر از گذشته گردد. وی به این بهانه حملات هوایی آمریکا را توجیه نمود. در همین روز یکی از رهبران القاعده در یمن با حملات هوایی کشته شد، اما دست کم چهار غیرنظامی یمنی نیز جان خود را از دست دادند.

از دیگر ویژگی های وضعیت در یمن باید به گذشته ی آن در دهه ی شصت میلادی اشاره کرد. در ۱۴ اکتبر ۱۹۶۳ رسماً مبارزه ای از ادیبخش با شورش هایی در جنوب یمن آغاز شد. جبهه ی ملی از ادیبخش که شعبه یمنی سازمان ملی گرایان عرب بود در این دوره دست به مبارزه مسلحانه زد که منجر به خروج نیروهای انگلستان از این منطقه شد. این چنین بود که در سال ۱۹۶۷ جمهوری یمن جنوبی اعلام گردید که دو سال بعد به جمهوری دمکراتیک خلق یمن تغییر نام داد. جبهه ی ملی از ادیبخش سپس با حزب اتحاد دمکراتیک خلق که خود را مارکسیست می دانست و حزب پیشگام خلق یمن که در واقع جناح چپ حزب بعث یمن بود متحد شد و تشکیلاتی به نام جبهه ملی پایه گذاری گردید. در سال ۱۹۷۹ جبهه ملی با دیگر تشکلات انقلابی نیز وحدت کرد که به تشکیل حزب سوسیالیست یمن انجامید. جمهوری دمکراتیک خلق یمن از حمایت اتحاد شوروی سابق برخوردار بود. اما هنگامی که در زمان گورباچف، علی ناصر محمد، رئیس جمهور یمن جنوبی از حمایت از جبهه از ادیبخش خلق عمان دست کشید و همچنین جبهه ملی دمکراتیک یمن شمالی را در مبارزه اش علیه دولت مرکزی تنها گذاشت، با استقبال امیرنشین های خلیج و همچنین امپریالیست ها مواجه شد و روند فروپاشی دولت یمن جنوبی آغاز گشت. این روند در سال ۱۹۹۰ با یکی شدن یمن تقریباً خاتمه یافت، هر چند چهار سال بعد جنگی بین دو یمن شمالی و جنوبی در گرفت که با پیروزی اولی

خاتمه یافت. علی عبدالله صالح که از سال ۱۹۷۸ به ریاست جمهوری یمن شمالی رسید از سال ۱۹۹۰ که دو یمن یکی شدند بر همین سمت باقی ماند. وی آخرین بار در سال ۲۰۰۶ بار دیگر برای هفت سال به ریاست جمهوری یمن "برگزیده" شد. با این حال او تصمیم گرفت که با ایجاد تغییر در قانون اساسی مادام العمر "رئیس جمهور" باقی بماند و احتمالاً مانند سوریه، فرزند خود را در این سمت ابقاء کند. به هر حال علی عبدالله صالح پس از یکی شدن دو یمن در سال ۱۹۹۰ و پس از پیروزی شمالی ها بر جنوبی ها در جنگ داخلی ۱۹۹۴ یک دم از تحکیم پایه های حکومت استبدادی و فاسد خود دست نشست. او تقریباً تمامی گروه ها و احزابی را که شمارشان به چهل می رسید به نفع تشکیلات خود که کنگره ی عمومی مردم نام دارد ممنوع یا سرکوب کرد. او همچنین بیش از یک صد و سی روزنامه و نشریه ای را که در این دوره وجود داشتند سرکوب کرد و فقط آن هایی را حفظ نمود که به مدح و ثنای رژیم می پرداختند. علی عبدالله صالح با توجه به این که یمن از سال ها پیش وارد یک بحران عمیق اقتصادی شد دیگر نمی توانست مانند گذشته دستگاه سرکوب را تغذیه کند و رفته رفته پایه های حکومت خود را تحلیل رفته یافت. موج جنبش توده ای اخیر موجب شد که تعدادی از نظامیان صفوف ارتش را ترک کنند و حتا برخی از افراد سرشناس آن مانند علی محسن الاحمر به صفوف مخالفان بپیوندند. البته این را هم باید یادآوری نمود که حالا برخی از رؤسای قبیله ها و طوایف نیز پشت علی عبدالله صالح را خالی می کنند و خود را مانند صادق الاحمر مخالف می نامند.

این فقط امپریالیسم آمریکا و عربستان سعودی نیستند که آشکارا در امور یمن دخالت می کنند و آن را همچون حیاط خلوت خود می دانند، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی ایران نیز در سال های اخیر در چارچوب اهداف توسعه گرانه ی پان اسلامیستی خود به مداخله در اوضاع یمن پرداخته است. چهل درصد از جمعیت یمن را شیعیان زیدی تشکیل می دهند. جمهوری اسلامی دست کم در دو دهه اخیر به تقویت یک جریان ارتجاعی در ابتدا صرفاً مذهبی به نام جنبش الحوثی پرداخت. حوثی ها که در یکی از استان های شمالی یمن به نام صعده یا به عرصه وجود گذاشتند بدون حمایت های بی دریغ جمهوری اسلامی نمی توانستند از مطالبات مذهبی به مطالبات سیاسی برسند و مسلح شوند تا جایی که با حکومت مرکزی به جنگ پردازند. اکنون اگر جمهوری اسلامی خود را مخالف دولت یمن جا می زند بیش از هر چیز دیگر به دست نشانندگان خود در به اصطلاح جنبش حوثی ها و نفوذ احتمالی آنان در دوران پس از سقوط علی عبدالله صالح می اندیشد.

در جنبش کنونی جاری در یمن مجموعه ای از تمامی این دسته بندی ها که در چهل پنجاه سال گذشته باز یگران صحنه ی سیاسی یمن یا یمن شمالی و جنوبی بودند نقش و شرکت دارند. هر چند در یمن نیز مانند دیگر کشورها خواست اصلی سقوط دیکتاتور است، دیکتاتوری که فعلاً در خارج کشور دوران نقاهت را طی می کند، اما بعید به نظر می رسد که با توجه به آرایش

عمیق‌تر شدن شکاف‌های درونی "اصلاح‌طلبان"

روزافزون مردم، انفجاری رخ دهد و جمهوری اسلامی یک‌سره از دست برود. بنابراین در تلاش است که به هر شکل ممکن حتا با استغاثه و خواری از جناح رقیب و شخص خامنه‌ای بخواهد که به جناح او امکان دهد نقشی ولو حقیر در ارگان‌های سیاسی جمهوری اسلامی داشته باشد. خاتمی چند ماه پیش، این خواست خود را به بهانه‌ی انتخابات مجلس ارتجاع مطرح نمود، اما از آن جایی که پاسخی نشنید، یک بار دیگر به بهانه‌ی فرارسیدن سالروز ۲ خرداد، این خواست را با تأیید ضمنی تمام اراجیف و جنایات خامنه‌ای و دار و دسته‌اش تکرار کرد. او خطاب به خامنه‌ای از او خواست که از ظلمی که بر او و نظام رفته چشم‌پوشی کند و ملت هم اگر ظلمی بر او رفته است می‌گذرد.

خاتمی گفت: "اگر ظلمی شده است که شده است، همه بیاییم عفو کنیم و به آینده نگاه کنیم و اگر به نظام و رهبری ظلم شده است، به نفع آینده از آن چشم‌پوشی شود و ملت هم از ظلمی که بر او و فرزندانش رفته است می‌گذرد." این در واقع همان چیزی است که خامنه‌ای و دار و دسته‌اش خواسته بودند یعنی محکوم کردن حرکت اعتراضی مردم، با این عبارت که آن‌ها به "نظام و رهبری ظلم" کرده‌اند. اما از آن جایی که کشتار و سرکوب مردم ایران را نمی‌شود انکار کرد، خاتمی از کیسه خلیفه، بخششی هم کرده و همچون همه طرفداران جمهوری اسلامی که خود را قیم مردم می‌دانند، به امر ایشان ملت هم "از ظلمی که بر او و فرزندانش رفته است، می‌گذرد."

خاتمی با این اظهار نظر، رسوایی اصلاح‌طلبی را به درجه‌ای ارتقا داد، که تحمل آن حتا برای گروه‌هایی از درون خود اصلاح‌طلبان موسوم به سبز، نیز دشوار بود. حملات از دو جهت بر خاتمی متمرکز شد. گروهی از این که وی با این صراحت، رسوایی اصلاح‌طلبان و اصلاح‌طلبی را جار زده است، بر او تاختند و گفتند اصلا تو چه کاره هستی که به نام ملت بدل و بخشش می‌کنی. گروه دیگر نیز از این که در موقعیتی نامناسب یعنی شکست اصلاح‌طلبان، پرچم مصالحه و تسلیم را بلند کرده است، سرزنش‌اش کردند. مجادله‌ی آن‌ها که بالا گرفت روشن شد آن‌ها اکنون به سه دسته تقسیم شده‌اند.

گروهی که در رأس آن‌ها خاتمی، جبهه مشارکت ایران اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی قرار دارند، همان مسیری را دنبال می‌کنند که خاتمی مطرح کرده است. اینان در اتحاد با رفسنجانی و طرفداران وی

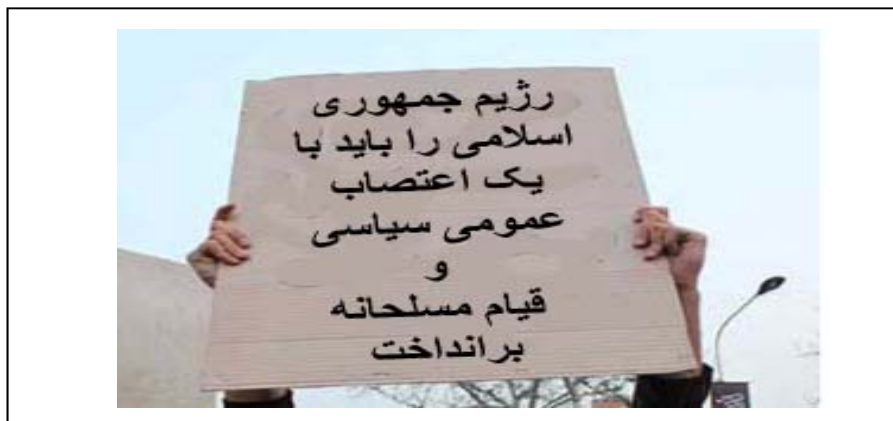
در تلاش برای رسیدن به مصالحه با بخشی از جناح موسوم به اصول‌گرا هستند. سخنگوی شاخه خارج از کشور سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در تأیید مشی خاتمی گفت: "گروهی از اصول‌گرایان سنتی هستند که به یک‌سری ارزش‌ها پای‌بندند و سابقه و پایگاه دارند. به نظر می‌رسد که با آن‌ها بهتر می‌شود مصالحه را شکل داد." شکوری راد عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت نیز که گویا می‌داند اگر مصالحه‌ای بتواند شکل بگیرد، در سطوح بالاتر است، هاشمی رفسنجانی را حلال مشکلات دانست و گفت: باید "برود با رهبری گفتگویی را برقرار کند و بتواند رهبری را مجاب کند به خواست‌های حداقلی مطرح شده، چراغ سبز نشان دهد و جامه عمل بپوشاند." گروه دیگری از اصلاح‌طلبان سبز، گرچه مصالحه را با دار و دسته خامنه‌ای نفی نمی‌کنند، اما شرایط کنونی را لحظه‌ی مناسبی برای آن نمی‌دانند.

و بالاخره گروه سومی هم هستند که به این نتیجه رسیده‌اند، تا وقتی که جمهوری اسلامی به ویژه خامنه‌ای و دار و دسته‌اش حاکم‌اند، امیدی به اصلاحات نیست. اینان که بیشترشان جوانانی هستند که در جریان جنبش به طرفداری از موسوی برخاستند، هنوز درگیر یک تناقض‌اند. چشم‌اندازی برای انجام اصلاحات مورد نظرشان با وجود جمهوری اسلامی نمی‌بینند، گاه حتا از سرنگونی جمهوری اسلامی سخن می‌گویند، اما در همان حال مثل هر اصلاح‌طلبی مخالف انقلاب‌اند. تناقض در این جاست که اگر قرار باشد جمهوری اسلامی برافتد، از طریق انقلاب خواهد بود و مادام که انقلاب رخ ندهد، جمهوری اسلامی باقی می‌ماند. این گروه، شکننده‌ترین بخش اصلاح‌طلبان سبزند که بالاخره ناگزیر می‌شوند بین انقلاب و اصلاح‌طلبی که نمایندگان‌اش از قماش خاتمی و رفسنجانی‌اند، یکی را انتخاب کنند.

به هر رو آنچه که تا این لحظه روشن است، با شکست جریان سبز، شکاف درونی "اصلاح‌طلبان" عمیق‌تر شده است و خود را لاقط به سه گروه مجزا شکل داده‌اند. این

تفکیک و تشدید تضادهای درونی، جنبه مثبتی که در پی خواهد داشت، تقویت جبهه انقلاب خواهد بود. لاقط از این جهت که بالاخره به ویژه گروهی از جوانان و مردمی که از روی ناآگاهی و بی‌تجربگی سیاسی به جبهه‌ی اصلاح‌طلبی پیوسته بودند، از آن فاصله می‌گیرند. آن‌هایی هم که به حسب منافع طبقاتی‌شان اصلاح‌طلب‌اند، راه و چاره‌ای برای آن‌ها باقی نمی‌ماند جز این که همان مسیری را در پیش بگیرند که خاتمی در پیش گرفته است.

اما برخورد و واکنش رژیم به شکست خوردگان جبهه‌ی موسوم به اصلاحات و تقاضای مصالحه‌ی آن‌ها چه خواهد بود؟ واقعیت این است که رژیم هم گرفتار تناقضات جدی‌ست. از یک طرف با وضعیتی شدیداً بحرانی روبروست و تنها راه بقای خود را در تمرکز هر چه بیش‌تر قدرت، خفه کردن هر گونه مخالفت و مهار زدن بر اختلافات و کشمکش‌های درونی می‌داند، از این رو نه نیازی به عروسکی به نام اصلاح‌طلبی دارد و نه آن را مفید برای پیشبرد سیاست‌هایش می‌داند. اما از طرف دیگر نفع‌اش در این است که گروهی هوراکش‌بی‌آزار به نام اصلاح‌طلب داشته باشد که به خیمه‌شب‌بازی‌های انتخاباتی‌اش رونق دهند و در گوشه‌ای از مجلس ارتجاع، چند تایی صندلی هم داشته باشند. تا همین حد. فراتر از این را لاقط در اوضاع کنونی ایران نخواهد پذیرفت. بنابراین چنانچه "اصلاح‌طلبان" در این حد قانع و تسلیم باشند که قاعدتاً هستند، به قول یکی از طرفداران خامنه‌ای، گوشه‌ای در مجلس هم به آن‌ها داده خواهد شد. در حقیقت حق و حقوق اصلاح‌طلبی در ایران، آن هم از نوع اسلامی مشمنزکننده‌آن، چیزی بیش از این هم نیست. پرونده‌ی اصلاح‌طلبی سال‌هاست که در ایران بسته شده است. این انقلاب است که می‌تواند به شیوه‌ای رادیکال اصلاحات کند. نیروی محرکه اصلی این انقلاب و اصلاحات رادیکال نیز طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی کارگران است. همه‌ی نگاه‌ها باید به سوی این طبقه معطوف شود و نه در بالا در میان طبقه‌ی حاکم.



پدیده کودکان کار و ضرورت دگرگونی نظم موجود

هم اکنون، میلیون ها کودک در شهرهای کوچک و بزرگ کشورهای جهان، با انواع مشکلات اجتماعی، از فقر و بیماری گرفته تا کودک آزاری، از محرومیت از تحصیل گرفته تا بردگی کار کودکان، از خطر افتادن در دام باندهای مواد مخدر گرفته تا گرفتار شدن در دست تبهکاران قاچاق کودک، دست و پنجه نرم می کنند.

بر اساس آمارهای جهانی، هر سال نزدیک به ۱۰ میلیون کودک زیر پنج سال، به دلیل ابتلا به انواع بیماری های کاملاً قابل پیشگیری و یا به علت عدم دسترسی به امکانات ساده بهداشتی و سوء تغذیه، جان خود را از دست می دهند.

علاوه بر این، طبق آمار سازمان جهانی کار، اکنون ۲۱۵ میلیون کودک کار در جهان وجود دارد که بیشتر این کودکان، در منطقه آسیا و اقیانوسیه زندگی می کنند. بر اساس آمار یونسف، ۵۶ میلیون کودک که بیشتر آن ها دختران هستند، تا سال ۲۰۱۵ از آموزش ابتدایی بی بهره خواهند بود. خشونت در رفتار با کودکان، قاچاق کودکان و نیز تجاوز به آنان از جمله مشکلات دیگری هستند که میلیون ها کودک جهان بویژه گروه کنیری از کودکان ایران به صورت روزانه با آن مواجه هستند. طبق آمار منتشره، ۲۰ درصد از جمعیت ۷۰ میلیونی ایران را کودکان زیر ۱۲ سال تشکیل می دهند. از این تعداد، ۱۲ تا ۱۵ درصد، مورد کودک آزاری به مفهوم عام آن قرار می گیرند. فقر، اعتیاد، فضای نامساعد خانواده و بیماری های روانی، شایع ترین دلایل کودک آزاری در جامعه ایران هستند. مسلماً وضعیت این دسته از کودکان، که با پدیده هایی همچون کودک آزاری، محرومیت از تحصیل و یا بردگی کار کودکان مواجه هستند، هرگز جدای از نظم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشورهایی که این کودکان در آن زندگی می کنند و نیز موقعیت اقتصادی حاکم بر زندگی خانوادگی این کودکان نیست و نمی تواند هم باشد. از این رو، پیش از ورود به بحث کودک آزاری و پدیده کار کودکان، می بایست به علت وجودی رواج این گونه پدیده های مخرب اجتماعی در جامعه و خانواده پرداخت.

با نگاهی به آمارهای منتشره در ایران و دیگر کشورهای جهان می توان دریافت که، بیشترین موارد اعمال خشونت، کودک آزاری و نیز رواج پدیده ناهنجار کار کودکان، اغلب در خانواده هایی صورت می گیرد، که به لحاظ اقتصادی و سطح معیشت زندگی، این خانوار ها عموماً در زیر خط فقر زندگی می کنند.

فقر، فحشاء، دزدی و اعتیاد که خود معلول بیکاری در جامعه است، از جمله پدیده های رایج اجتماعی در جوامع طبقاتی هستند، که به کودک آزاری در درون خانواده و گسترش بازار کار کودکان در جامعه رونق می بخشند.

در خانواده ای زحمتکشی که سرپرست آن بیمار و یا با بیکاری مواجه است، پیش از هر چیز فقر و بدبختی به درون آن راه باز می کند. در خانواده ای که زن، شوهرش را از دست داده یا همسرش در پی بیکاری و دیگر معضلات اجتماعی معتاد شده است، علاوه بر مشکلات

ناشی از تامین معاش، خشونت رفتاری با کودکان نیز، به درون این خانواده راه می یابد. فشار روانی و اجتماعی حاصل از بیکاری، مرضی و یا اعتیاد سرپرست خانواده بر شانه های کودک خانه آوار می گردد. کودک، به اجبار و تحت فشار، کودکی اش را گم می کند، کتاب و دفتر را رها می سازد، از پشت میز مدرسه راهی کار در خیابان می گردد. لذا، بیکاری و عدم امنیت اجتماعی، از جمله مهمترین عوامل رواج کودک آزاری و کار کودکان در جامعه است.

ساده لوحی ست اگر دلایل اعمال خشونت بر کودکان را، صرفاً در اندرون خانه جستجو کنیم و ریشه های اجتماعی آن را در نیابیم. کودکی که در درون خانه تحت خشونت رفتاری واقع می گردد، یا به اجبار، از پشت میز مدرسه کنده می شود و به مجموعه کودکان کار در خیابان ها می پیوندد، مقدم بر هر چیز قربانی مناسبات سرمایه داری است. نظام سرمایه داری، سرمنشاء تولید و باز تولید تمام مصائب اجتماعی ست. خشونت علیه کودکان یکی از این مصائب است که در جمهوری اسلامی در ابعاد بسیار فاجعه باری تشدید گشته است.

چه کسی مسئول گسترش فقر و اعتیاد در درون جامعه است؟ وظیفه تامین اشتغال در جامعه به عهده چه کسی ست؟ پاسخ به این سؤال، راه فرار را بر آگاهان تبهکار دولتی که در پی فریب اذهان عمومی هستند، می بندد و نیز ساده نگری آن دسته از افراد و گروه هایی که راه حل اینگونه معضلات اجتماعی را صرفاً در حد تبلیغ و ترویج کار فرهنگی در جامعه و درون خانواده ها موعظه می کنند، آشکار می سازد.

برخی از دولت های سرمایه داری از جمله جمهوری اسلامی ادعا می کنند که اشتغال و کار کافی ایجاد می کنند و پیرامون تامین نیازها و رفاه مردم تبلیغات به راه می اندازند. اما این دولت ها هیچگاه نتوانسته و نخواهند توانست معضل بیکاری را حل کنند. بیکاری زائیده نظام سرمایه داری ست. نظامی که در آن گروه معدودی ثروت های افسانه ای اندوخته و از تمام نعمات زندگی برخوردارند و گروه بسیار بزرگی از مردم، از این نعمات محروم اند و در فقر و نداری و بیکاری بسر می برند. از ملزومات انباشت سرمایه در یک قطب جامعه، انباشت فقر و نداری در قطب دیگر جامعه است.

بنا بر این در جامعه ای که فقر و بیکاری در آن بیداد می کند، وجود پدیده کار کودکان امری مسلم در آن جامعه است. کودکی که در خیابان های شهر گل فروشی می کند، شیشه ماشین ها را پاک می کند، درون زباله ها را می کاود، تا شاید شینی برای فروش پیدا کند، آیا غیر از این است که در پی تامین بخشی از هزینه های معیشتی خود و خانواده، مدرسه را رها کرده و راهی خیابان ها شده است. سرپرست خانواده ای که به هر دلیل، از تامین معاش زندگی خانواده خارج می شود، این که بیمار باشد یا بیکار، معتاد باشد و یا حداقل حقوق دریافتی اش، کفاف هزینه های کمر شکن زندگی را نکند، تغییری در اصل موضوع نخواهد داد، آنچه مهم است، این است

که هزینه معاش خانواده تامین نیست، و کودک کار، تحت فشار شرایط حاکم بر جامعه و چه بسا با اعمال خشونت از طرف خانواده، راهی خیابان می گردد تا بخشی از هزینه معاش خود و خانواده را تامین کند. بنابر این، بدون هیچ شک و شبهه ای، مسئولیت موج روزافزون کودکان کار خیابانی در جامعه و به تبع آن خشونتی که از این بابت بر کودکان روا می گردد، تمام و کمال بر دوش نظم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سرمایه داری حاکم بر ایران است.

کودکان کار فقط کار نمی کنند، بلکه در کودکی خود پرپر می شوند. از میان مجموعه کارهایی که کودکان کار بدان مشغول هستند، زباله گردی خطرناک ترین آنهاست. مریم پناهی، عضو کانون فرهنگی-حمایتی کودکان، در مورد این بخش از کار کودکان می گوید: زباله گردی و جمع آوری زباله از مخازن و امرار معاش از راه فروش آنها، کثیف ترین و بدترین نوع کار در میان کودکان است. کودک زباله گرد، علاوه بر همه تهدیداتی که دیگر کودکان کار با آن مواجه هستند، با خطرات دیگری از جمله خطر ابتلا به انواع بیماری نیز مواجه است.

خبرگزاری ایلنا، طی گزارشی با عنوان "کسی کودکی ام را در پشت زباله حس نکرد" در مورد خطرات ناشی از بازیافت زباله ها توسط کودکان کار نوشته است: از کاندوم گرفته تا سوزن و سرنگ و انواع و اقسام کثیف ترین اجسام، درون مخازن زباله موجود است. لذا، اغلب این کودکان در معرض ابتلا به بیماری هایی همچون ایدز، وبا، هپاتیت و غیره قرار دارند.

ظلم و ستم و محرومیتی که در حق کودکان اعمال می شود، تنها به کار کودکان برای تامین معاش خود و خانواده خلاصه نشده و از این حدود بسیار فراتر می رود. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، که فساد در آن بیداد می کند، هرگونه امنیت از درون جامعه رخت بر بسته است. باندهای مواد مخدر در هر کوی و برزن پرسه می زنند و مافیای قاچاق کودک در خیابان ها به امید شکار کودکان نشسته اند. ورود کودکان کار به خیابان ها، خود آغاز فاجعه ای است که کودکان کار را در معرض خطرات جدی قرار می دهد.

گزارش ایلنا، خطر اعتیاد در گروه کار کودکان باز یافت را، "بالای صد در صد" ذکر نموده و در مورد کار کودکان زباله گرد نیز چنین می گوید: کودکان بازیافتی دو روز سختی را تحمل می کنند، سه روز دیگر هم تحمل می کنند، اما روز پنجم، از طرف افراد سودجو یا باندهای کمین کرده، مورد سوء استفاده واقع می شوند. به طوری که کودک بازیافتی ترجیح می دهد به جای حمل یک کیسه سنگین و چندان آور زباله و با سود کم، دو مثقال هروئین را جابجا کرده و از شر کیسه بد بوی زباله خلاص شود.

از آنجا که تحت حاکمیت دینی و قوانین زن ستیزانه جمهوری اسلامی زنان و دختران جامعه از ابتدایی ترین حقوق اجتماعی و سیاسی شان محروم و با عدم امنیت در جامعه روبرو هستند، طبیعتاً دختران کار خیابانی در مقایسه با پسران، با خطرات بیشتری مواجه می شوند. دزدی و تجاوز، از جمله خطراتی ست که دختران کار

در حاشیه صدمین اجلاس سازمان جهانی کار (آی.ال.او)

صریح‌تر، رهبری و هدایت سیاسی و تمام سیاست‌گذاری‌های سازمان جهانی کار در اساس در دست دولت‌ها و بطور خاص‌تر در دست دولت امپریالیستی ست و این سازمان جزیک ابزار بین‌المللی برای پیشبرد سیاست‌های سرمایه جهانی نیست. آی.ال.او البته ممکن است گاه به این یا آن کشور عضو، به خاطر نقض مقررات و قوانین مربوط به حقوق پایه‌ای کارگران و یا عدم رعایت مقابله‌نامه‌های مصوب خود، فشارهایی وارد ساخته و از دولت آن کشور خواستار پاسخگویی شود. اما سیاست اعمال فشار آی.ال.او بر این یا آن کشور مفروض نیز در اساس نه از جنبه دفاع از حقوق کارگران، بلکه در راستای منافع سیاسی و اقتصادی دراز مدت و پیشبرد سیاست‌های سرمایه جهانی است. اگر این منافع و سیاست‌ها اقتضا کند، فشارهای سیاسی آی.ال.او به فوریت جای خود را به زد و بندهای رایج با این دولت‌ها که نمونه آن را در مورد دولت جمهوری اسلامی شاهد بوده‌ایم، می‌سپارد.

کارگران و آی.ال.او

با توضیحاتی که پیرامون آی.ال.او، ماهیت و ساختار آن داده شد، اکنون باید ببینیم موضع کارگران در برابر این نهاد و مقابله‌نامه‌های آن چگونه باید باشد. پرسش اساسی در این‌جا این است که آیا می‌توان از توضیحات فوق چنین نتیجه گرفت که کارگران و مدافعان حقوق کارگر مجاز نیستند در اعتراض به حضور دولت جمهوری اسلامی در اجلاس این نهاد، که به خشن‌ترین شکلی حقوق اولیه کارگران را نقض و پایمال نموده و حتا مقابله‌نامه‌های آی.ال.او در زمینه حقوق پایه‌ای کارگران را اجرا و رعایت نمی‌کند، دست به تجمع و آکسیون اعتراضی بزنند؟ از ماهیت بورژوازی سازمان جهانی کار آیا می‌توان به نفی و انکار اعتراض و تجمع در برابر دفتر آن و نفی و انکار تبلیغ و افشاگری علیه رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی با استفاده از روز گشایش اجلاس این نهاد رسید؟ از تاکید بر این واقعیت که آی.ال.او ابزار پیشبرد سیاست‌های سرمایه جهانی‌ست آیا می‌توان به این استنتاج رسید که کارگران و فعالان سیاسی و کارگری، سازمان‌ها و احزاب سیاسی و یا تشکل‌های کارگری مجاز نیستند به منظور جلب حمایت افکار عمومی و جلب حمایت بین‌المللی کارگران، از تلاش و مبارزه کارگران ایران برای متشکل شدن و برای دست‌یابی به

حقوق خویش، اجتماعات اعتراضی و افشاگرانه در برابر این سازمان برپا کنند؟ و آیا اگر کسی چنین کند، لزوماً نسبت به سازمان جهانی کار دچار توهم شده است؟ پاسخ تمام این پرسش‌ها منفی ست. بدترین حالت ممکن همین است که از آن توضیحات و از آن مقدمه درست، همین استنتاج غلط را بیرون کشید و آن را راهنمای عمل قرار داد. فقط کسانی می‌توانند به چنین استنتاج‌هایی برسند که در جستجوی مستمسکی برای توجیه بی‌عملی و انفعال خویش‌اند و یا در بهترین حالت از واقعیت‌های شرایط و مبارزه واقعی کارگری به دور و با آن بیگانه‌اند. با این "استدلال" که چون یک نهاد و موسسه بورژوازی‌ست، پس کارگردیدگر نباید در هیچ سطحی مطالبه و خواست خود را از آن طلب نماید و برای تحقق آن، علیه آن موسسه و گردانندگان‌اش مبارزه کند. با استدلال فوق، باید تمام اعتصابات و تجمعات اعتراضی کارگران ایران در برابر فرمانداری‌ها، استانداری‌ها، وزارت‌خانه‌ها و سایر دفاتر و مراکز مربوط به اداره صنایع و کارخانه‌ها را نیز یک‌سره نفی کرد و یکجا قلم گرفت. مگر نه این است که کارگران برای دست‌یابی به مطالبات خود دست به اعتصاب و اعتراض می‌زنند و در سالن یا محوطه کارخانه، در مقابل دفتر مدیر عامل و امثال آن تجمع و مطالبات خود را از کارفرما مطالبه می‌کنند و اگر پاسخ خود را نگیرند چه بسا راهی خیابان می‌شوند و اعتراض خود را به مقابل فرمانداری، استانداری، دفتر وزیر و امثال آن می‌کشاند؟ کارگران اگر می‌خواستند بر طبق این استدلال رفتار کنند، باید دست روی دست می‌گذاشتند، از جای خود تکان نمی‌خوردند و اساساً هیچ مطالبه‌ای را مطرح نمی‌کردند! می‌بینیم که این نحوه به اصطلاح استدلال و این شیوه برخورد، هیچ قرابتی با شیوه برخورد و مبارزه کارگری ندارد. سیاست نفی و انکار مطلق، ربطی به سیاست‌های کارگری-کمونیستی ندارد. هرکس با البفای مارکسیسم - لنینیسم آشنائی داشته باشد، قاعدتاً این را نیز باید بداند که طبقه کارگر مجاز است حتا از تریبون‌ها و نهادهای بورژوازی نیز مواضع خود را تبلیغ و ترویج کند و از آن به سود گسترش مبارزه خود استفاده نماید. کارگران که به‌طور روزمره درگیر مبارزه‌اند، برخلاف معدود روشنفکران تماشاگر خارج از گود و بی نقش در جنبش کارگری، البته نمی‌توانند خود را سرگرم اینگونه به ظاهر استدلال‌ها کنند و پاسیو بمانند. ملزومات و شیوه عمل مبارزه

کارگری، بیگانه با این نگرش پاسیفیستی‌ست. روشن است که از برگزاری آکسیون اعتراضی در برابر سازمان جهانی کار که در حمایت از کارگران ایران و برای آزادی کارگران زندانی و در اعتراض به اقدامات سرکوبگرانه رژیم علیه فعالان کارگری و سندیکایی، که مورد حمایت سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، جمعی از کارگران ایران خودرو، اتحادیه مستقل کارگری شمال خوزستان و بسیاری از افراد، سازمان‌ها و احزاب سیاسی و تشکل‌های متعدد فعالان کارگری قرار گرفت، نمی‌توان به این نتیجه رسید و چنین حکمی را صادر کرد که گویا تمام این افراد و تشکل‌ها، نسبت به سازمان جهانی کار دچار توهم‌اند یا دچار توهم بوده‌اند. درست همان‌گونه که از مبارزات کارگران علیه کارفرمایان و اجتماعات اعتراضی آنان در برابر دفاتر و نهادهای دولتی و بورژوازی به خاطر تحقق مطالبات خویش، نمی‌توان از توهم کارگران به این نهادها سخن گفت. مادام که طبقه کارگر هنوز نتوانسته است قدرت سیاسی را به چنگ آورد باید و ناچار است از اینگونه تاکتیک‌ها و روش‌های مبارزاتی استفاده کند و بی آن که نسبت به این گونه نهادها توهمی به خود راه دهد، مبارزه خود را گامی جلو براند!

کارگران

و مقابله‌نامه‌های ۸۷ و ۹۸ آی.ال.او

پیش از این به این نکته اشاره شد که دول بزرگ سرمایه‌داری، برای خنثا سازی تأثیرات و جذب انقلاب اکثیر و حکومت شورائی کارگران، برخی از خواست‌ها و مطالبات مربوط به حقوق پایه‌ای کارگران را نیز در قوانین خود و در مقابله‌نامه‌های این سازمان پذیرفتند. اکنون می‌خواهیم این موضوع را اندکی باز کنیم. سازمان جهانی کار که بلافاصله بعد از جنگ جهانی اول تشکیل گردید، پس از جنگ جهانی دوم به جزئی از سازمان ملل تبدیل شد و آنگونه که خود میگوید "بهبود عدالت اجتماعی و حقوق انسانی و کاری را که در سطح جهانی به رسمیت شناخته شده‌اند، پی‌گیری می‌کند و استانداردهای کاری را به شکل مقابله‌نامه پایه‌ای مدون می‌سازد".

بر این پایه، سازمان جهانی کار از زمان حیات خویش تا کنون بیش از ۱۸۰ مقابله‌نامه (کنوانسیون) تهیه و تنظیم نموده است که کشورهای عضو و امضاکننده، متعهد به رعایت آن‌ها می‌باشند و موظف‌اند در عمل

در حاشیه صدمین . . .

به مواد آن پای بند باشند. کشورهای که به عضویت سازمان جهانی کار در می آیند، باید مهمترین مقاله نامه های این سازمان را بپذیرند. جمهوری اسلامی از جمله کشورهای است که باید هشت مقاله نامه پایه ای از مجموع مقاله نامه های آی.ال.او را می پذیرفت تا به عضویت این سازمان در آید. این مقاله نامه ها درباره آزادی تشکل و قراردادهای جمعی (مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸)، در باره لغو کار اجباری و تبعیض (مقاله نامه های ۱۱ و ۲۹ و ۱۰۰ و ۱۰۵) و در باره ممنوعیت کار کودکان (مقاله نامه های ۱۳۸ و ۱۸۲) می باشند. اما آنچه که به بحث مشخص ما در این مقاله مربوط می شود، مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ است و از آنجا که دولت جمهوری اسلامی نیز این مقاله نامه ها را امضا نموده و به اجرای آن متعهد شده است، اختصاراً به مفاد این دو مقاله نامه می پردازیم تا میزان تعهد و پای بندی جمهوری اسلامی به این مقاله نامه ها نیز روشن تر شود.

مقاله نامه ۸۷ با عنوان "مقاله نامه آزادی تشکل و حمایت از حق تشکل" که در سال ۱۹۴۸ به تصویب رسید مشتمل بر ۲۱ ماده است که در این جا به برخی از مواد این مقاله نامه اشاره می کنیم. بر طبق ماده ۱ این کنوانسیون، هر کشور عضو سازمان جهانی کار متعهد می شود که تمام مواد مقاله نامه را اجرا کند. در ماده ۲ گفته می شود که کارگران - و همچنین کارفرمایان - باید حق داشته باشند تشکل های خود را، که مقررات تشکیلاتی آن ها توسط خودشان تدوین و تعیین می شود، به انتخاب خود و بدون کسب اجازه قبلی برپا کنند یا به چنین تشکل هایی بپیوندند. بر طبق بند یک ماده ۳، تشکل های کارگری می باید این حق را داشته باشند که اساسنامه و مقررات تشکل را، خود تنظیم کنند و نمایندگان خود را در آزادی کامل انتخاب نمایند.

طبق بند دوم این ماده، مقامات دولتی می باید از مداخلاتی که این حق را محدود می کند خودداری کنند. ماده ۴ این مقاله نامه تصریح می کند که تشکل های کارگران مشمول انحلال یا تعلیق از جانب مقامات دولتی نخواهند بود. در ماده ۱۰ گفته می شود که "لفظ تشکل" در این مقاله نامه، به معنای هر نوع تشکل کارگران با هدف پیشبرد یا دفاع از منافع کارگران است. در ماده ۱۱ گفته شده است که هر کشور عضو سازمان جهانی کار که در آن این مقاله نافذ است، متعهد می شود که کلیه اقدامات لازم و

مناسب را برای تضمین اینکه کارگران بتوانند از حق تشکل شدن ازادانه استفاده کنند، انجام دهد.

مقاله نامه شماره ۹۸ آی.ال.او که ناظر بر اعمال حق تشکل شدن و عقد قراردادهای جمعی است در ژوئیه سال ۱۹۴۹ به تصویب رسید که مشتمل بر ۱۶ ماده است. به برخی از مواد مهم تر این مقاله نامه نیز اشاره می کنیم.

بر طبق بند یک ماده ۱ این مقاله نامه، کارگران در مقابل اقدامات تبعیض آمیز اتحادیه ای در رابطه با شغلشان، باید از مصونیت کافی برخوردار باشند. طبق بند دوم این ماده این مصونیت به خصوص باید در قبال اقداماتی اعمال شود که هدفشان این است که الف: استخدام کارگر را مشروط به این کند که وی به اتحادیه نپیوندد و یا عضویت در اتحادیه را پس بدهد. ب: به سبب عضویت کارگری در اتحادیه یا شرکت او در فعالیت های اتحادیه ای در خارج از ساعات کار، موجب اخراج وی شود یا در مورد چنین کاری پیش داور و تبعیض اعمال کند. در ماده ۴ این مقاله نامه نیز گفته می شود، به منظور اینکه استفاده از سیستم مذاکرات داوطلبانه میان تشکل های کارفرمایان و تشکل های کارگران ترغیب شود و چنین سیستمی توسعه کامل پیدا کند، می باید آن چنان اقداماتی متناسب با شرایط کشور اتخاذ شود که شرایط کار و مفاد قرارداد استخدام را از طریق قراردادهای دسته جمعی تنظیم کند.

نیازی به تفسیر و مقایسه تک به تک این مواد و بندها با آنچه که در جمهوری اسلامی به آن عمل می شود وجود ندارد. اندکی دقت در مضمون همین چند ماده ای که پیرامون حقوق کارگران در زمینه ایجاد تشکل های کارگری و انعقاد قراردادهای دسته جمعی از مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار نقل شد و رژیم جمهوری اسلامی نیز آن را امضا و به اجرای آن متعهد گشته است و مقایسه کلی آن با جنایات و سرکوب های خشن که این رژیم نسبت به فعالان و تشکل های کارگری از جمله و به ویژه در مورد سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و فعالان این دو سندیکا اعمال نموده است، به نحو بسیار روشن و ملموسی می توان به درجه و میزان بی حقوقی و ستمی که بر کارگران ایران تحمیل شده و نقض فاحش حقوق اولیه کارگری که متجاوز از ۶۰ سال پیش در مقیاس بین المللی به رسمیت شناخته شده است پی برد و بار دیگر بر ضرورت و اهمیت دفاع از مبارزات کارگران ایران برای دستیابی به این حقوق و برای سازماندهی و برپائی تشکل های طبقاتی کارگران تأکید نمود.

صرف نظر از ماهیت سازمان جهانی کار و عملکرد آن که گاه حتا با نقض آشکار مقررات و موازین خود همراه است، اقدامات اعتراضی از جمله برپائی تجمع اعتراضی در برابر این نهاد علیه رژیم جمهوری اسلامی، علیه ممانشات و زد و بند آی.ال.او با ارتجاع اسلامی در نادیده گرفتن حقوق کارگران در نقض تعهدات و عدم اجرای مفاد مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ و بالاخره در دفاع از مبارزات و حقوق کارگران ایران، جزئی از وظایف هر فعال سیاسی و کارگری و مدافع حقوق کارگران است.

بگذار هر کس هر چه می خواهد بگوید، کارگران ایران اما حق دارند از حقوق اولیه ای که در مقاله نامه های آی.ال.او بر آن تصریح شده است برخوردار شوند و از برهوت بی حقوقی نجات یابند. کارگران ایران حق دارند تشکل های مستقل و طبقاتی خویش را ازادانه ایجاد کنند مستقل از آنکه چنین حقی را سازمانی با مختصات آی.ال.او به رسمیت شناخته باشد یا نباشد. طبقه کارگر ایران برای براندازی نظم موجود، نابودی نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم مبارزه می کند. بدیهی ست مادام که هنوز طبقه کارگر قدرت سیاسی را به چنگ نیاورده است، مادام که هنوز بطور کامل خود را برای درهم شکستن نظم موجود مهیا نکرده و ابزارهای لازم را فراهم نساخته است، همپای تلاش و کسب آمادگی لازم برای نابودی نظم موجود و اسقرار نظمی نوین، از امکاناتی که بورژوازی در همین نظم به ناچار در اختیارش گذاشته است، در جهت اهداف خویش استفاده می کند.



اهمیت مبارزه برای لغو قراردادهای پیمانی و موقت

پیمانی برخلاف مصوبه هیات دولت و تاکید رییس جمهور مبنی بر عدم جذب نیروهای شرکتی، رو به افزایش و رشد است. وی ادامه می‌دهد: "۸۵ درصد از کارگران کشور در حالت قراردادی و پیمانی به سر می‌برند". قراردادهایی که عموماً عمر آن‌ها از یک تا حداکثر شش ماه است.

بر اساس قانون برنامه چهارم توسعه و به بهانه‌ی کوچک‌سازی دولت و گسترش بخش خصوصی، دولت باید برخی از امور را به بخش‌های غیردولتی واگذار می‌نمود. پیش از آن نیز در دوران خاتمی به تاریخ ۱۹/۸/۸۱ هیات وزیران واگذاری امور خدماتی دولت به شرکت‌های پیمانکار خدماتی را به تصویب رسانده بود.

گسترش قراردادهای موقت و پیمانی که ابتدا در بخش خصوصی رونق فراوان یافت، به سرعت به بخش‌های دولتی نیز سرایت کرد به نحوی که حتا موجب کاهش کارمندان دولت گردید. شهرداری‌ها از اولین ارگان‌های دولتی بودند که از موضوع قراردادهای موقت و شرکت‌های پیمانی سود بردند. به گفته‌ی عبدالله مختاری "نماینده کارگران شهرداری" در مردادماه سال ۸۷، ۹۵ درصد کارگران شهرداری با قرارداد موقت کار می‌کردند. این در حالی است که در آن مقطع به گفته‌ی وی ۷۰ درصد کارگران کشور قراردادی و یا پیمانی بودند!

به گفته‌ی اخوان "رئیس امور اطلاعات و آمار اداری معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی" احمدی‌نژاد (خبرگزاری ایرنا ۱۹ آذر ۸۹)، تعداد کارکنان دولت در پایان سال ۸۸ نسبت به سال ۸۴ (سال‌های اجرای برنامه چهارم توسعه) ۱۰ درصد کاهش یافته است. این در حالیست که به گفته‌ی وی در طول این مدت بر تعداد کارکنان پیمانی و "کار معین" در دولت افزوده شده است. برای نمونه بر اساس آمار منتشره در وبسایت سازمان ثبت احوال، هم اکنون ۶۷ درصد کارکنان این سازمان رسمی و ۳۳ درصد پیمانی می‌باشند (۲).

گسترش قراردادهای موقت و پیمانی، منجر به وخیم‌تر شدن شرایط مادی و معیشتی و استثمار شدیدتر کارگران شد. اما این تنها جنبه‌ی منفی این قراردادها نبود، عدم امنیت شغلی نه فقط درجه‌ی استثمار را تشدید کرد که از قدرت مبارزاتی کارگران نیز کاست. کارگران به دلیل ترس از بیکاری، تن به بسیاری از خواست‌های تحمیلی کارفرما و یا پیمانکار داده و قدرت اعتراض آن‌ها نیز به همین دلیل کاهش یافت. برای نمونه بر اساس گزارشی که در خبرگزاری ایلنا منتشر گردیده است، کارگران در کارگاه‌های کمتر از ۱۰ نفر از سوی کارفرما مجبور به امضای تعهدنامه‌هایی می‌شوند که بر اساس آن در صورت بروز حادثه در حین کار، حق مطالبه هیچ‌گونه حقوقی را ندارند. هم چنین قرارداد این کارگران سفید امضا بوده و تاریخ شروع و پایان کار در آن نوشته نمی‌شود. دستمزد ناچیز از دیگر معضلات کارگرانی است که در این کارگاه‌ها کار می‌کنند. برخی از آن‌ها به ویژه در شهرهای کوچک دستمزدهایی برابر با ۶۰ تا ۸۰

هزار تومان در ماه دریافت می‌کنند که حدود یک پنجم حداقل دستمزد اعلام شده از سوی دولت است.

همین ماهیت ضد کارگری قراردادهای موقت و پیمانی بود که نارضایتی در میان کارگران را دامن زد و حکومت اسلامی که این شرایط و نارضایتی فزاینده‌ی کارگران را می‌دید، در ابتدا به کارگران وعده‌های رنگارنگ داد. لاریجانی رئیس مجلس در دیدار با نمایندگان برخی از تشکل‌های دولتی در ۱۴ اردیبهشت ۸۸ می‌گوید: "در بررسی‌ها مشخص شده که ۷۰ درصد کارگران قراردادی می‌باشند... باید کاری صورت دهیم تا قانون کار ضابطه‌مند شود و مساله قراردادهای موقت را به یکجا حل کنیم تا فشاری به طبقه کارگر وارد نیاید".

در چنین شرایطی است که به گفته‌ی فروزنده معاون توسعه مدیریت و منابع انسانی احمدی‌نژاد در جزء ۲۹ قانون بودجه ۸۹ نیز این موضوع منعکس می‌گردد. او می‌گوید: "این شرکت‌ها با هدف ... کاهش حجم دولت تشکیل شد، ولی به مرور زمان، شرکت‌های دولتی، به جای این‌که کارهای پاره وقت خود را به این شرکت‌ها بدهند، نیاز خود به کارکنان تمام وقت را هم از طریق شرکت‌های پیمانکاری برآورده کردند".

در تیرماه سال ۸۹ "طرح بهسازی قراردادهای موقت کار" که هدف از آن تبدیل قرارداد کار موقت کارگران با ده سال سابقه کار به قرارداد دائم بود در مجلس پس از ۴ سال سرگردانی رد شد. بدین ترتیب مجلس بار دیگر چهره‌ی واقعی خود را که حمایت از قراردادهای ظالمانه موقت و پیمانی بود به رغم تمام شعارهایی که تا پیش از آن می‌داد نشان داد.

از سوی دیگر هیات دولت به اعتبار بند ۲۹ قانون بودجه تبدیل وضعیت استخدامی نیروهای شرکتی به قرارداد کار معین را تصویب کرد. مدت اجرای این طرح نیز از اول خرداد تا پایان اسفند ۸۹ تعیین گردید. اقدامی که با سروصداهای زیاد احمدی‌نژاد همراه بود و این که دولت می‌خواهد دست شرکت‌های پیمانکار را قطع کند. اما این مصوبه هیات دولت در واقع شامل بخش کوچکی از نیروهای شرکت‌های پیمانکاری می‌شد. این مصوبه با تقسیم نیروهای کار به ۳ تیپ، نیروهای تیپ اول را در الویت استخدام قرار داد. بنابر تعریف نیروهای تیپ اول، فقط شامل نیروهای متخصص در مشاغل تخصصی با اولویت مناطق محروم و کمتر توسعه یافته و مناطق روستایی می‌شد.

اما در عمل چه اتفاقی افتاد؟ همان‌طور که در آمارهای بالا مشهود است، روند رشد شرکت‌های پیمانکار ادامه یافت و با پایان یافتن سال ۸۹ نیز هیچ تغییری در وضعیت کارگران این شرکت‌ها داده نشد.

سایت "تابناک" در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۹۰ گزارشی در این رابطه تهیه نمود. در این گزارش آمده است: "با گذشت چند ماه از دستور رییس جمهور، مبنی بر حذف شرکت‌های پیمانکاری و واسطه‌ای از سازمان‌ها و دستگاه‌های دولتی، هم چنان از شرکت‌های

پیمانکاری برای بهره‌گیری از نیروی انسانی استفاده کرده و به مصوبه هیات دولت توجهی ندارند".

در این گزارش از قول فروزنده معاون احمدی‌نژاد می‌خوانیم: "رییس جمهور بر حذف شرکت‌های واسطه تاکید دارد و در این راستا فعالیت‌های این شرکت‌ها به دو بخش حجمی و غیر حجمی تقسیم شد... بخش غیرحجمی شامل کارشناسان، متصدی امور دفتری و از این دست کارها - که باید تمام وقت باشند - می‌شود و همه دستگاه‌های دولتی مکلفند این نیروها را به صورت قرارداد کار مشخص به کار گیرند".

بنابر این تا این‌جا کار مشخص شد که با تقسیم نیروهای شرکت‌های پیمانکار به حجمی و غیرحجمی، اساساً در این طرح کارگران جایی نداشته و ابلاغ مصوبه حذف شرکت‌های پیمانی در پاییز سال ۸۹ شعاری توخالی بوده است. نگاهی به موضوع کارگران شرکت‌های پیمانی در صنعت نفت این موضوع را روشن‌تر می‌سازد.

در ۱۲ بهمن ۸۹ سایت پانابوز (پایگاه اطلاع‌رسانی نفت و انرژی) اعلام کرد که "پرونده حذف و سامان‌دهی شرکت‌های پیمانکاری فعال در سطح صنعت نفت به زودی توسط وزیر نفت به شرکت‌های ملی نفت، گاز، پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی و صنایع پتروشیمی ابلاغ خواهد شد".

در این گزارش و به نقل از شیخ الاسلامی وزیر کار آمده بود که از این پس دستگاه‌های دولتی حق استفاده از شرکت‌های واسطه‌ای را ندارند و به نقل از مقامات این وزارتخانه در گفتگو با خبرنگاری‌ها آمده بود که تا پایان سال جاری (۸۹) دیگر فعالیت پیمانکاری نخواهیم داشت!! در این گزارش نیروهای پیمانکاری در صنعت نفت ۱۲۰ هزار نفر ارزیابی شده بود.

اما میرمحمد صادقی معاون منابع انسانی وزارت نفت حکایت دیگری دارد. او در مصاحبه با خبرنگار "پانا نیوز" در تاریخ ۹ اسفند ۸۹ می‌گوید: "در حال حاضر ۹۹ درصد کارکنان پیمانکاری شاغل در صنعت نفت دارای قراردادهای حجمی هستند". وی با بیان این‌که به زودی با تعدادی از کارکنان پیمانکاری قرار دادهای مدت معین به صورت مستقیم امضا خواهند شد گفت: "البته این افراد باید دارای شرایطی باشند". او این گفته‌ها را زمانی اعلام کرد که اعتصاب کارگران پتروشیمی تبریز تازه آغاز شده بود.

وی پیش از این در ۲۲ آذر ماه ۸۹ مدعی شده بود که با اجرای طرح ساماندهی شرکت‌های پیمانی از شیب صعودی بکارگیری نیروهای پیمانکاری در صنعت نفت جلوگیری شده است. وی تعدیل این نیروها را فاز سوم (نهایی) و اقدام بلند مدت وزارت نفت نامیده بود.

اما برای بهتر روشن شدن موضوع "کارهای حجمی و غیر حجمی" سخنان داود جوانی در مصاحبه با خبرنگاری مهر در تاریخ ۲۸ دیماه ۸۹ می‌تواند به ما کمک کند. وی که دبیرکل کانون کارفرمایان شرکت‌های خدماتی و پشتیبانی کشور است می‌گوید: "با صدور دستورالعمل جدید دولت، جلوی فعالیت‌ها در بخش‌های حجمی و غیرحجمی گرفته شده بود که خود دولت

اهمیت مبارزه برای لغو قراردادهای پیمانی و موقت

بلافاصله پس از دو روز از صدور دستورالعمل اولیه اعلام کرد که قراردادهای حجمی هم‌چنان پابرجا خواهند ماند و مشمول این دستورالعمل نمی‌شوند. وی ادامه می‌دهد: "دولت پس از صدور اصلاحیه اعلام کرد که منظور دستورالعمل جدید تعیین تکلیف پست‌های فنی و تخصصی بوده است و نه کارهای حجمی". با این حساب وقتی معاون وزیر نفت می‌گوید ۹۹ درصد نیروهای شرکتی در صنعت نفت حجمی هستند، وضعیت استخدامی کارگران شرکت‌های پیمانی در پتروشیمی مشخص می‌شود.

وی در ادامه سخنانش می‌گوید: "هم اکنون ۳ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر در کشور تحت پوشش بخش خدمات فعالیت دارند که از طریق بیش از ۲۰ هزار شرکت خدماتی حجمی تحت پوشش هستند". داود جوانی ادامه می‌دهد: "بر اساس آمار وزارت کار و امور اجتماعی تعداد نیروهای تخصصی و پست‌های فنی مدنظر دولت در طرح انعقاد قرارداد مستقیم نیروهای شرکتی ۱۰۰ هزار نفر کارشناس، کمک کارشناس و همچنین تخصصی برآورد شده است". یعنی در بهترین حالت از ۳ میلیون و ۱۰۰ هزار کارگری که توسط شرکت‌های پیمانی به کار گرفته شده‌اند، تنها ۱۰۰ هزار نفر یعنی حدود ۳ درصد آن‌ها با این قانون می‌توانند قرارداد مستقیم ببندند. وی ادامه می‌دهد: "در واقع نکته اصلی در طرح تبدیل قرارداد نیروهای شرکتی، بررسی پست‌ها و ماهیت مشاغلی است که افراد انجام می‌دهند به نحوی که اگر نیرویی در بخش پیمانکاری وجود داشته باشد که ماهیت شغل وی مدیریتی و یا تخصصی باشد، عدم انعقاد قرارداد مستقیم با وی تخلف خواهد بود".

تا این‌جای مطلب هدف روشن کردن این موضوع بود که تمام تبلیغات دولت برای حذف شرکت‌های پیمانی دروغ بوده و تبلیغاتی بیشتر نیستند.

دولت از یک طرف اعتراف می‌کند: "شرکت‌های طرف قرارداد بخش قابل توجهی (گاه تا ۵۰ درصد) از حقوق و دستمزد کارکنان را به عنوان حق‌العمر و کمیسیون و... برداشت می‌کردند و این امر موجبات بروز نارضایتی عمیق کارکنان را فراهم نموده" (۳) و از طرف دیگر همه‌ی راه‌ها را برای گسترش قراردادهای موقت و پیمانی باز می‌کند و این بیانگر چیزی نیست جز ریاکاری دولت در برابر موج رو به رشد مبارزات کارگری. به واقع با نگاهی به سیر تحولات این موضوع در حاکمیت به خوبی درمی‌یابیم که واکنش‌ها و تبلیغات حاکمیت برای حذف شرکت‌های پیمانی و یا حل موضوع کارگران قراردادی انعکاس نارضایتی و اعتراضات کارگران بوده است. همان‌طور که تصویب بیمه کارگران ساختمانی در مجلس نتیجه‌ی همین نارضایتی‌ها با توجه به اهمیت بخش مسکن و رونق آن در اقتصاد کشور بوده است (۳).

ماهیت ضد کارگری قراردادهای موقت و پیمانی به‌فقدری آشکار است که حتی عناصر حکومتی نیز

نمی‌توانند آن را لاپوشانی کنند. محبوب دبیر کل "خانه کارگر" و نماینده مجلس در این رابطه می‌گوید: "با قراردادهای ۳ ماهه و ۶ ماهه پیمانکاری که منعقد می‌شود می‌توان قید کرد که کارگر از فردا بر سر کار نیاید" (خبرگزاری آفتاب - ۲۹ تیر ۸۹).

یکی از عواقب این نوع قراردادهای دستمزدهای پایین کارگران است. عباس وطن‌پرور دبیر شورای هماهنگی کارفرمایان در این رابطه می‌گوید: "علیرغم این‌که هم‌اکنون حداقل دستمزد کارگران برای سال جاری ۳۰۳ هزار تومان تعیین شده است بسیاری از جوانان و حتی تحصیل کرده‌ها از بنگاه‌ها ارقامی بین ۱۵۰ تا ۲۵۰ هزار تومان دریافت می‌کنند" (وبسایت انجمن صنفی شرکت‌های صنعت آب و فاضلاب ۴ مرداد ۸۹).

رضا خادمی‌زاده رئیس "کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگری" در گفت‌وگو با "خبرآنلاین" می‌گوید: "بیش از ۴۳ درصد کارگران زیر حداقل دستمزد می‌گیرند. خصوصاً شرکت‌های پیمانکاری که با دستگاه‌ها قرارداد داشتند حقوق‌ها و مزایا را از سازمان‌های دولتی می‌گرفتند اما زیر حداقل دستمزد می‌دادند".

اخراج و بیکارسازی از دیگر عواقب منفی این قراردادها برای کارگران است. دبیر اجرایی خانه کارگر اصفهان با اشاره به این‌که قرارداد بیش از ۸۰ درصد کارگران استان موقت است به عدم انعقاد قرارداد جدید با کارگران به دلیل بحران اقتصادی که حتی به صنایع بزرگ استان نیز رسیده اشاره می‌کند (همشهری آنلاین ۱۴ مرداد ۸۸).

نصراله بیگی دبیر اجرایی خانه کارگر مازندران در گفت‌وگو با خبرگزاری ایلنا (۱۷ اردیبهشت) با اعلام این‌که هم‌اکنون امنیت شغلی کارگران به کمتر از ۱۰ روز کاهش یافته و ۸۵ درصد کارگران مازندران با قراردادهای موقت به کار مشغول هستند می‌گوید: "اغلب این افراد کارگران جوانی هستند که حقوق قانونی دریافت نمی‌کنند و امنیت شغلی نیز ندارند".

فتح‌الله بیات رئیس اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی با اعتراف به این‌که ۸۵ درصد از خانوارهای شهری ایران زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کنند، می‌گوید: "بیش از ۸۰ درصد از هفت میلیون و ۵۰۰ هزار کارگر ایرانی، قراردادی هستند و این به معنای این است که بسیاری از آن‌ها حتی از حداقل‌های تعیین شده مانند حداقل دستمزد، مزایا، حق اولاد، پاداش و عیدی که به طور معمول کارگران باید دریافت کنند، نیز برخوردار نمی‌باشند".

عدم دریافت حداقل دستمزد و نداشتن بسیاری دیگر از مزایا در میان کارگران موقت و پیمانی در حالی است که حداقل دستمزد اعلام شده از سوی دولت خود یک پنجم خط فقر می‌باشد. کمیته مزد استان تهران که خود یک تشکل به واقع حکومتی است، پیش از تعیین حداقل دستمزد برای سال جاری، خط فقر در تهران را یک میلیون و ۳۵۹ هزار تومان اعلام کرده بود. در سبد اندازه‌گیری خط فقر از سوی این کمیته ۵ نیاز اساسی کارگران یعنی بهداشت و درمان، تغذیه، مسکن، حمل‌ونقل و انرژی در نظر گرفته شده بود و دیگر نیازهای اساسی کارگران یعنی پوشاک، مسافرت و آموزش کودکان در این

محاسبه جایی نداشته‌اند.

با آن‌چه بیان شد، می‌توان به دو نتیجه‌ی کلی رسید، اول این‌که جمهوری اسلامی خود تشویق‌کننده قراردادهای موقت و پیمانی بوده و هست و تمامی تبلیغات آن‌ها علیه شرکت‌های پیمانی دروغ و ریاکاری است. دوم این‌که برچیده شدن قراردادهای موقت و پیمانی، از خواست‌های مهم و فراگیر کارگران می‌باشد.

در میان این نوع قراردادهای موقت و پیمانی با مثال‌هایی که در بالا آورده شد، یکی از بدترین نوع قراردادهاست، جایی که پیمانکاران به علنی‌ترین شکلی خون کارگران را می‌مکند. اگر در مناسبات سرمایه‌داری کار اضافه و ارزش اضافی که حاصل کار کارگران است در نگاه اول قابل مشاهده نیست، اما سرقت دسترنج کارگران توسط پیمانکاران، با وضوح تمام در پیش‌چشمان کارگران قرار دارد، جایی که حتی تا ۵۰ درصد دستمزد ناچیز کارگران نصیب پیمانکاران می‌گردد که هیچ‌گونه تعهدی در برابر کارگران و برای بخش بزرگی از دستمزدی که تصاحب می‌کنند، ندارند.

عمومی شدن قراردادهای موقت و پیمانی، مبارزه با این نوع قراردادهای ظالمانه را به یکی از فراگیرترین خواست‌های کارگران تبدیل ساخته است و مبارزات کارگران کارخانه‌های پتروشیمی در تبریز و ماهشهر بیانگر همین موضوع است.

اما این خواست کارگران هرگز با وعده‌های مقامات حکومتی تحقق پیدا نمی‌کند. ۳ ماه وقتی که کارفرما از کارگران گرفت نه با هدف تحقق این خواست که با هدف سرکوب و به تعویق انداختن این مبارزه‌ی طبقاتی برای شریایی بود که کارفرما بتواند کارگران را سرکوب کند. آیا کارفرما قادر به سرکوب کارگران خواهد بود؟ با توجه به شرایط عمومی جامعه و بحران عمیقی که حاکمیت درگیر آن است، شکی نیست که عقربه‌ی زمان می‌تواند به نفع جنبش کارگری باشد. توازن قوا بین کارگران و طبقه‌ی حاکم از ۳ ماه قبل تاکنون اگر به نفع کارگران تغییر نکرده باشد به ضرر آن‌ها نیز نبوده است. کارگران پتروشیمی نشان دادند که آمادگی مبارزه برای لغو قراردادهای پیمانی را دارند. آن‌ها این قدرت را دارند که با اتحاد و همبستگی خود حاکمیت را ودار به پذیرش خواست خود کنند. در این میان کارگران سایر کارخانجات پتروشیمی و نفت که بر اساس آمار دولتی ۱۲۰ هزار نفر آنان پیمانی هستند، می‌توانند با وارد شدن به این مبارزه، موقعیت طبقه‌ی کارگر را در مبارزه با سرمایه‌داران یک گام موثر بهبود بخشند.

جمهوری اسلامی در حالی در برابر این خواست کارگران قرار گرفته است که با بحران‌های بسیاری روبرو می‌باشد. در این شرایط کارگران از موقعیتی استثنایی برای رسیدن به خواست خود برخوردارند و نباید این موقعیت را از دست بدهند. اما این موقعیت تنها با اتحاد کارگران پتروشیمی و در مرحله‌ی بعد دیگر بخش‌های صنعت نفت تحقق می‌یابد. پالایشگاه آبادان تاکنون شاهد اعتراضاتی چند از سوی کارگران بوده است، اعتراضاتی که عموماً از سوی همان کارگران پیمانی برپا شده بود. این اعتصابات

پدیده کودکان کار و ضرورت دگرگونی نظم موجود

کودک همواره در معرض آن قرار دارند. سایت حکومتی جهان نیوز طی گزارشی با عنوان دختران کار خیابانی، توسط باندها و افراد سودجو ربوده می شوند" نوشته است: آمارها، نشان دهنده آنست که همراه با افزایش تعداد کودکان برای کار در خیابان، بر تعداد جرایم و بزه های اجتماعی مرتبط با کودکان نیز افزایش یافته است... مشاهدات عینی خبرنگار اجتماعی جهان نیوز، حاکی از آنست که دزدی دختران خردسال، که برای کار در محیط های عمومی پرسه می زنند، توسط افراد سودجو و مزاحم افزایش یافته است.

آنچه مسلم است، در نظام سرمایه داری حاکم که سران آن بزرگترین دزدان و چپاول گران حاصل دسترنج کارگران و توده های زحمت کش هستند، نظامی که بنیان های حکومتی اش، ریشه در استبداد دینی دارد و خشونت را در جای جای جامعه نهادینه کرده و حتا به رواج آن در پستوی خانه ها نیز همت می گمارد، نه تنها کمترین نگرانی از بابت گسترش پدیده کار کودکان در جامعه ندارد، بلکه با گسترش روز افزون فقر و بیکاری در جامعه، عملا صف کودکان کار را طولانی تر و زمینه های اعمال خشونت بر کودکان را بیشتر از گذشته فراهم می سازد. تا نظام حاکم پایرجا باشد، پدیده کودکان کار نیز وجود خواهد داشت. لذا، سرنوشت کودکان کار و رهایی شان از ستمی که خود و خانواده هایشان بدان گرفتار هستند، به دگرگونی نظم موجود و رهایی کل جامعه از تباهی و ویرانگری جمهوری اسلامی گره خورده است.

از صفحه ۱۰

اهمیت مبارزه برای لغو...

نشان می دهد که زمینه ی این خواست در میان تمامی رشته های صنعت نفت وجود دارد و کارگران فقط باید این را بدانند که شعارها و وعده های رژیم هرگز تحقق پیدا نمی کند. کارگران تنها با مبارزه ی خود می توانند به این خواست تحقق ببخشند.

پی نوشت:

۱ - قاضی پور نماینده مجلس - خبرگزاری آفتاب ۲۹ تیرماه ۸۹.

۲ - البته این جا منظور از این پیمانی مشخص نیست. چون یک نوع قرارداد پیمانی در ادارات دولتی نیز هست که مستقیم با کارفرما می باشد و نه از طریق شرکت های پیمانکار.

۲ - قانون تبدیل وضعیت استخدامی نیروهای شرکتی به قرارداد کار معین عنوان پنجم تحت عنوان ضرورت طرح.

۳ - قانونی که به رغم تصویب، به بهانه ی ایجاد مشکل برای کارفرمایان!! تاکنون اجرایی نشده است!!

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در تاریخ ۱۸ خرداد، سازمان اطلاعیه ای با عنوان **زنده باد اعتصاب کارگران پارس جنوبی** صادر نمود. در ابتدای این اطلاعیه آمده است: بیش از ۱۶۰۰ نفر از کارگران پارس جنوبی، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق چند ماه گذشته و مطالبات معوقه سال ۱۳۸۹ و همچنین در اعتراض به کیفیت نامطلوب غذای کارگران، از روز چهارشنبه ۱۱ خرداد ماه دست به اعتصاب زده اند و اعتصاب آنها همچنان ادامه دارد.

کارگران اعتصابی که از فازهای ۱ الی ۱۰ پارس جنوبی می باشند و در بخش های برق و مکانیک این شرکت کار می کنند، از ابتدای سال جاری تاکنون حقوق ماهیانه شان را دریافت نکرده اند. اطلاعیه، ضمن اشاره به تهدید مدیر عامل شرکت پارس جنوبی و نیز پیمانکار این شرکت مبنی بر اخراج کارگران اعتصابی چنین ادامه می یابد: این اولین بار نیست که کارگران ایران به صرف درخواست مطالبات بر حق خود، با تهدید اخراج روبرو می شوند. کارگران ایران، بیش از سه دهه است که زیر تیغ سرکوب سیاست های ضد کارگری جمهوری اسلامی قرار دارند. در حالی که فقر و گرانی در جامعه بیداد می کند، در شرایطی که تنها راه ادامه زندگی بخور و نمیر کارگران، همان حداقل حقوق دریافتی شان می باشد، اما همین حقوق های ناچیز نیز به موقع به کارگران پرداخت نمی شود. سرمایه داران و دولت حامی آن ها با پیشبرد این سیاست، فشارهای معیشتی و اقتصادی سنگینی را بر دوش کارگران و خانواده آن ها قرار داده و مرگی تدریجی را بر آنها تحمیل نموده اند.

اطلاعیه سازمان، با یادآوری مبارزات کارگران پتروشیمی تبریز و تاکید بر ضرورت اعتصاب کارگران پارس جنوبی چنین ادامه می یابد: با اعتصاب متحد و یکپارچه است که کارگران قادر خواهند بود کارفرمایان و استثمارگران را به عقب نشینی وا دارند. همانگونه که کارگران پتروشیمی تبریز با اعتصاب خود در روزهای پایانی سال ۸۹، به خواست های شان دست یافتند، همان گونه که ۲۰۰۰ تن از کارگران پتروشیمی بندر امام، با الهام گرفتن از اعتصاب پیروزمند کارگران پتروشیمی تبریز، سرمایه داران و دولت حامی شان را به عقب نشینی وا داشتند. کارگران پارس جنوبی نیز، جهت تحقق خواست های شان، به سلاح برنده اعتصاب روی آورده اند.

در قسمت پایانی اطلاعیه آمده است: سازمان فداییان (اقلیت) ضمن حمایت از اعتصاب و مبارزات کارگران پارس جنوبی، خواستار تحقق تمامی خواست های کارگران اعتصابی است و هرگونه تهدید کارگران به اخراج و سرکوب را قویاً محکوم می کند.

سازمان فداییان (اقلیت)، سایر کارگران پارس جنوبی را به حمایت از کارگران اعتصابی و ملحق شدن به آن ها برای تحقق خواست های مشترکشان فرا می خواند.

"مسئول مرگ روزنامه نگار زندانی در زندان اوین جمهوری اسلامی ست" عنوان اطلاعیه ی دیگری است که در تاریخ ۲۳ خرداد انتشار یافت. در این اطلاعیه گفته می شود "جمهوری اسلامی در حالی که سرکوب و اختناق را تشدید کرده است و همه روزه اخباری از دستگیری و محکومیت فعالین سیاسی، تشدید فشار به کارگران، دانشجویان و زنان، و اعدام های پی در پی انتشار می یابد، تضییقات و فشارهای روز افزونی را بر زندانیان سیاسی تحمیل کرده است. این تشدید فشار در زندان ها جان زندانیان سیاسی را به خطر انداخته است" در ادامه اطلاعیه ضمن اشاره به درگذشت هدی صابر روزنامه نگار زندانی در اثر تشدید فشار های زندان گفته شده است "پزشکان بیمارستان مدرس، علت عدم نجات وی را سهل انگاری مقامات زندان در انتقال به موقع وی به بیمارستان ذکر نموده و عنوان داشته اند در صورتیکه انتقال وی در اسرع وقت انجام می شد و تحت مراقبت های ویژه قرار می گرفت، به طور قطعی از مرگ نجات می یافت." اطلاعیه سپس می افزاید "زندان های جمهوری اسلامی با خون زندانیان سیاسی در آمیخته است. طی بیش از سه دهه، ده ها هزار زندانی سیاسی مورد شکنجه های وحشیانه قرار گرفته به جوخه های مرگ سپرده شده یا نظیر هدی صابر در اثر اقدامات آدم کشان جمهوری اسلامی و سهل انگاری های عامدانه مقامات زندان به قتل رسیده اند. مرگ هدی صابر در زندان اوین، یک بار دیگر ماهیت کثیف و چهره جنایت کارانه جمهوری اسلامی را در معرض دید همگان گذاشت." در پایان اطلاعیه، سازمان، اقدامات سرکوب گرانه رژیم علیه زندانیان سیاسی را قویاً محکوم نموده و رژیم جمهوری اسلامی را مسئول مستقیم مرگ هدی صابر دانسته است و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمام زندانیان سیاسی شده است.

تداوم خیزش توده ای در یمن

از صفحه ۴

بگذارند در حال حاضر مهیا نیست. با این حال مردم یمن با سابقه ی مبارزاتی که دارند باید بتوانند نه فقط دست نیروهای ارتجاعی خارجی همچون دول آمریکا، عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران را از سرنوشت خود کوتاه کنند که بر گروه های سیاسی ارتجاعی اسلامی داخلی مانند شبکه القاعده یا حوثی ها نیز فائق آیند. این ها دیگر حداقل هایی در حداقل ها هستند!

نیروها در حال حاضر بتوان به یک برآمد نسبتاً مثرقی چشم بست. سرنوشت محتوم خودکامه ای مانند علی عبدالله صالح مانند دیگر دیکتاتورهای منطقه همچون زین العابدین بن علی، حسنی مبارک، علی خامنه ای، بشار اسد، معمر قذافی و غیره چیزی به جز سقوط نیست، اما شرایط تغییرات جدی و پایه ای برای این که لاقل مردم یمن از آزادی های ابتدائی سیاسی برخوردار باشند و بتوانند بدون گرسنگی سر به بالین

اهمیت مبارزه برای لغو قراردادهای پیمانی و موقت

۳ ماه از اعتصاب شکوهمند کارگران پتروشیمی تبریز می‌گذرد. در پی این اعتصاب که از ۷ اسفند آغاز و یازده روز به طول انجامید، مقامات دولتی (کارفرمایی و استانی) ضمن پذیرش خواست‌های کارگران، ۳ ماه برای تحقق خواست اصلی آن‌ها که حذف شرکت‌های پیمانکار و انعقاد قرارداد دسته‌جمعی بود از کارگران وقت گرفتند.

کارگران پتروشیمی کارخانه‌های واقع در منطقه ویژه ماهشهر از جمله مجتمع پتروشیمی بندر امام نیز در ۲۸ اسفند و به دنبال آن از روز ۲۰ فروردین ماه سال جاری، با خواست‌هایی مشابه که نتایج همانند اعتصاب کارگران پتروشیمی تبریز نیز داشت دست به اعتصاب زدند. اعتصابی که به دلیل فراگیر شدن آن در میان تمامی کارخانه‌های پتروشیمی واقع در منطقه ویژه ماهشهر و حمایت کارگران از یکدیگر در جریان این اعتصاب، از اهمیتی دوچندان برخوردار گردید.

اکنون با گذشت ۳ ماه کارگران در انتظار تحقق خواست‌های‌شان هستند، آیا حکومت اسلامی که در عین حال کارفرمای اصلی در بخش نفت (از

جمله پتروشیمی) می‌باشد، به وعده خود عمل خواهد کرد؟ خواستی که در صورت عدم تحقق ممکن است موجب دور جدیدی از اعتصابات کارگری شود. اما در این مقاله، قبل از هر چیز هدف ما بررسی اهمیت مبارزه برای برچیده شدن شرکت‌های پیمانی و فراتر از آن لغو قراردادهای موقت است. برای روشن شدن این موضوع لازم است درک روشن و درستی از سیاست‌های دولت (که یک‌طرف دعوا می‌باشد) در این رابطه داشته باشیم.

در مقطع اعتصاب کارگران، این موضوع مطرح شد که هیات وزیران طی مصوبه‌ای به وزارتخانه‌ها و موسسات و شرکت‌های تابعه، آن‌ها را موظف به حذف شرکت‌های پیمانی و بستن قرارداد مستقیم با کارگران کرده است. اما این موضوع تا چه حد واقعیت دارد؟

قراردادهای موقت به‌ویژه با پایان جنگ و از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی، با تصویب قوانینی گسترش یافت. در طول این سال‌ها تعداد کارگران قرارداد موقت و پیمانی از ۶ درصد کل کارگران کشور (۱) به ۸۵ درصد رسید. فتح‌اله بیات رییس "اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی" در گفت‌وگو با خبرنگار ایسنا به تاریخ ۱۷ خردادماه در این رابطه می‌گوید: "به ازای هر نیرویی که در کشور بازنشسته و یا باز خرید می‌شود، نیروهای قراردادی، شرکتی و بدون استخدام رسمی جایگزین آنان می‌شود. در سه ماهه اول امسال تعداد کارگران قراردادی و

در صفحه ۹

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب:

Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://72.41.122.104/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

0031649953423

در اروپا

00982184693922

در ایران- تهران

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 599 June 2011



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۳۰ / ۸ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن	۱۳ درجه شرقی
Transponder	۱۵۷
فرکانس پخش:	۱۱۶۴۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	افقی
FEC	۳ / ۴
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیام‌گیر صدای
دمکراسی شورایی:
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی